۴۴۸۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جُنگ طبی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۴۲۸۸۸
۴۰۶۸
بازدید شد
۱۳۸۲
۴۰۶۸
بازرسی شد

و سه حصه ... و در حوض در سر که اگر ... شده در
حمام طلا کنند بعد از عرق ... شود ...
نواز — مرهم نواسیر

گردکان سوخته هسته زردالو بادام کوهی بستر
مرهم سازند — قرص ... مرهم ... برادر ...
برون کند ... حلبت ...
قرص سازند و بخورند — ... خشک ...

خرزهره شوره زیبق نفت سیاه ... که ...
شود مالند — نوع دیگر مرهم ...
بنفشه لعاب خطمی لعاب ... بیخ ... قلیا
لعاب بهدانه ... کرده ...
خسانده مرهم سفید مرهم سازند ...

نوع دیگر ...
اسفاناخ ... بوره ارمنی ... کافور ...
... نوع دیگر ...
... درحمام ...
... ایضا

زرنباد ... سنگ ... کرفس ...
۸۵ ۸۳ ۸۲ ۸۷ ۸۱
... مصطکی از هر یک ...
مثقال کندر ... سعد کوفی ...
۸۵ ۸۱ ۸۱ ۸۵
سیاه دانه ... زرنباد ...
۸۱ ۸۱ ۸۵ ۸۵
اسطوخودوس افتیمون ... حب القار
۸۵ ۸۵ ۸۳ ۸۳ ۸۳
... کل ... مشک ...
۸۳ ۸۵ ۸۵
... قند ...
۸۵ ۸۵ ۸۴ ۸۴ ۸۳
... عسل ... اجزا را کوفته ...
۸۳ ۸۵ ۸۵ ۸۵
ارده با عسل معجون ...
روغن اسفند ... درد ...
... حرکت ... تجربه

شده ... سفید ... گویند ...
است ... و صباح ...
... سیاه پاره پاره
... آب ...
از هر یک پنج مثقال ... در میان ...
... آب ...
کنند و در وقت حاجت در حمام ...
پس از آنکه آب روند ... تا عرق آید

خضاب نیکو کند

حنا هندی و اندرون ... مثقال ...
... مثقال ...
... حنا هندی ...
و ... کنند و در میان ...

... نمانند و بعد از ... نمانند ...
... حنا ... سیاه شده باشد ...
... سیاه شود ... مثقال ...
... سیاه شود ... سفید شود ...

... ساذج ... زرنباد
۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱
دارچینی سنبل ... کبابه چینی
۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱
زعفران ... عاقرقرحا
۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱
زرنباد ... حب الغار ... دروج
۸۵ ۸۱ ۸۱ ۸۲ ۸۲
فلفل ... زنجبیل
۸۱ ۸۲ ۸۱
...

جهت ضیق النفس ... مجرب

... جگر سفید ... بیستان
... زوفا ...
... حب ...
که عرق ... کنند که ...
داخل عرق ... تقدیر ... مثقال
تقدیر ... بریض ...

جهت سودا ...

... اجزا را کوفته ...
... ریزند ...
... بعد از ...
... که ...

کوبند ... فستق ...
تازه ... هم ...
مرهم ... جهت زخمهای ...
مجربات ست ... گرده گاو ... دارشیشعان ...
... که ...
کره داخل کند رفع باد کوفت که در چشم مانده باشد
از زنان و مردان رفع شود مجرب در رفع کوفت ... تقدیر
... روز در صبح ...
... کند ...
... سفید ... مذکور ...
... مصطکی ...
مصطکی ... آب ...
... کنند ...
... کنند ...

در باطن بدن باشد تمام بروز کند و در ورم نحو دوری بد باشد حاق نحو
و دو اش انبوات ملفای سماب ملک ازاق حوردا
کرکرات ارگاه درس بکوشد کشنیر تر خفت ستاق
نعز ... دیار را در همه بسوزند حاق نحو نمک چغندر
با اب عنب الثعلب بشوبند چنانچه چهل مثقال ...
از یکی بچهار یک اب بقدر یک فنجان گرم کرده بخورند ...
بیشتر نباشد و چغندر را از آن اب بشویند و ...
خرد شده و حب عنب الثعلب بشویند و چغندر را
دو قسم کنند و یک قسم چغندر بکوبند با اب بقدر یک
سوره یس خواندن و قدر دا ... درند و ... قسم
دیگر را بکوبند ... داخل ... کنند ...
سال سرخت داخل عرق ... دوغ ...
تخم ... روز صبح یک پیاله و عصر یک پیاله بخورند ...
کند و بعد از خوردن سرخت ... بکنند ... نفع ...

معجونی بجهت قولنج ریحی

از مجربات رکن الدین مسعود ...
صفه ان ... خولنجان سلیخه نخ کرساغ
نیم کوب ساخته ... در گلاب خیسانده پس ...
... رسد پس ... بجهت ... رزیانه.
... عود ... زنجبیل دارفلفل تخم کرفس ...
سافوج سنبل ... اذخر ... تخم ...
... دارچینی حب ... گرما ...
... به مثقال ... نیم ... وزن ... بخور ...
بس ... با گلاب ...
... عسل ... روغن بادام ...
کنند ... که ... قوی باشد ...
کند ... که ...

ضماد ... بجهت ...

گو ... درم ... مثقال ... درم
درم ... وسنبل ... درم ...
... درم ... حب ...
و ... ضماد ...
و در ... سرکه ...
...

ضماد بجهت استسقا و باد

بابونه قصب الذریره ... فقاح گل سرخ حب الغار
سرکه ... بابونه ...
...
...

بجهت درد دل

تخم کرفس ...
۴

ضماد بجهت ...

... پر ...

۴ ... سرکه ... ایضا
زرنیخ ۲ ... ۲ خردل ۲ شونیز ۲ بوره ...
... ۲ کندش ... سرکه ...
ایضا ... کندش ... خردل ...
... سیاه و سفید ...
... کو ... در سرکه ...
... ۲ ...

معجونی که ...

سنگ ... قسط ...
۳ ۳ ۳ ۳ ۳
... ۳ ۳ ۱۰ ۱۰ ۱۰
کوفته ... سرکه ...
با اب ... نخود سیاه

بجهت ...

...
...

دواء بجهت ورم معده

دواله سنگ ترشک ...
۲ ۱
گرمی ... شربت بجهت ورم معده
۱۵
... سرکه ...
۴۶ ۵ ۳ ۲ ۶
شربت سازند

معجونی درد ...

...
۱ ۱ ۳ ۲ ۲
...
...
...
...

... بجهت ...

... مصطکی ...
۲ ۲ ۲
...
۳ ۳ ۷ ۳
...
...
...
...
ایضا ...
...
ایضا
...
۳ ۳ ۳
... ایضا ...
...

از برای یکی باه

بدیک تخم ترکان قند سفید دوک مویز

از برای عرق خناق

لعاب اسبزره امرود بس رب توت تخم کاکنج

هوه کنه مای سوره بچه خناق

مازو کرم کل حاطر ... ترنک ... سبوس

بالبوشند غرغره اسنارپش رب توت

ا... غرغره

رب توت ... عدس ...

۲ طویفل کبیر

رب هلیله زرد رب هلیله کابلی هلیله سیاه

رب هلیله ترنجبین کشیر ...

... سبوس ... ...

... روغن بادام شیر ... ...

... سناف سبل مجرب

اقاقیا

اقاقیا ... ... ترنک

موهم بچه بواسیر

سفید اسفیدج ... مردار سنگ موم ... روغن

... ... روغن بادام ... ...

... کلابه بچه حکه

... ... کرده ... ... چاسنده ...

کلابه که حکه خصه را نافع

شیاف مامیثا اقاقیا سپهان ... ...

... ... روغن ... ...

شربت ... بچه ...

... ...

... ... تا قوام ...

ایضا بچه مفاصل و فالج

... ... ترنجبین روغن بادام ...

... ... تخم ... ...

سفیداب ... ...

مالنکو بچه بهق ...

... سنگ ... ...

... ...

۲ ایضا نوع دیگر

... ...

... ...

... ...

... ... ایدن ... ...

نوع دیگر

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

اوده ... که ... ... شده

دارو بچه خون امدن دندان ...

... ...

... ...

... ... دندان ...

ایضا

... ...

... ...

بچه ضعف معده و سوء هضم

... ...

... ...

... ...

موهم بچه بواسیر و غیره

... ...

... ...

... ... بچه کوفت

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

برای اکله دیگر

... ...

... ...

... ...

نوع دیگر

... ...

... ...

ایضا

... ...

... ...

... ...

خوره [illegible]

مارية سرخ وسفيد [illegible]

[illegible]

روغن بادام [illegible]

[illegible]

ايضا [illegible]

ايضا

[illegible]

طلاء

[illegible]

ضماد بجهة [illegible]

[illegible]

طلاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

روغن بجهة مفاصل [illegible]

[illegible]

مرهم [illegible] باشد

[illegible]

نوع ديكر

[illegible]

[illegible]

سنوت [illegible]

[illegible]

حب [illegible]

[illegible]

حب [illegible]

[illegible]

مفوح ابو [illegible]

[illegible]

روغن بجهة فالج

[illegible]

معجون [illegible]

[illegible]

زعفران سنبل بخ لعت سعد دارچینی جنسیدی

قرنفل فلفل ابیض دار فلفل بسباسه جوزبوا سلیخه

اسارون می درنج عقرب ورق تنبول مصطکی انیسون

حب بلسان هیل خولنجان ساذج هندی نارمشک

زنجبیل حب الغار قاقله کبار قند سفید

عسل منقی دو برابر ادویه معجون ترکیب نمایند

روغن جهت مفاصل

روغن سوسن روغن بادام روغن زیتون روغن گل

روغن بید و روغن بابونه از هر یک ده مثقال

ادویه ببزند با تخم خشخاش بسایند

نسخه جهت دهن جوشش

دهن دندان که خون آید طوطیا تخم گشنیز گل ارمنی

کوفته هفت مرتبه با آب گشنیز بشویند و

اندازند و صلاح نجیب تخم بزر گشنیز خشک کرده و

سرکه بسیار تند بدهند و هر وقت که حاجت

استعمال نماید بآب سرکه بسیار تند

ورشام دهن سوخته شده ورد دهن نگاه دارند

که نفع عظیم دارد تجربه رسیده است مکرر

مرهم جهت آتش

سفیداب زرنیخ موم روغن گل زرده تخم مرغ

پیه قلمه کتیرا نبات سفید مرهم کنند

شیاف کهان برای جرب چشم

طوطیا تخم را ده مرتبه آتش اندازند و در آب

ترا اندازند و بعد از آن از آن نرم کوبند و از پارچه

بزنند و در ظرف چینی کنند و آب ... سیاه

از ... خشک ... شیاف کنند

دوام که وقت ... بعد از آن از ظرف چینی

خشک شود و ... طوطیا ... سماق

کل ... سماق شیاف سازند

و اگر ... بهتر خواهد بود

من بطا ایضا

سنبل الطیب زعفران قاقله ... قرنفل ...

... سفید ... دو برابر کوفته

...

د ... جب نقره ... لرکش

... چاشنی ... نمایند

جهت سرفهای کهنه خوش

که در تب سل ... عرق ... رسیلی ... تخم خرفه

... کل ... نبات ... کوفته

... حب سازند

ایضا لبیان نافع است

که بجهت سرفهای کهنه بسیار نافع است و تجربه شده است

از قول ... حکیم شیخ شیرازی نقل کرده است

... اصل السوس ...

... کوفته ...

... کوفته ...

... مقدار ... قوام آورده

... روغن بادام ... کوفته

کوفته ... مثقال ...

نسخه حب مسهل

... حب ... داده

... بنفشه ... ترنجبین ...

... اسطوخودوس ...

... حب سازند و از فلفل ...

...

... تجربه کرده است

ایضا نسخه دیگر

... زنجبیل ... فلفل ...

اول ... کوبیده ...

...

... زبان ...

... حب ...

... غلیظ ...

...

نسخه حب ... انشاء الله

...

...

...

معجون ...

...

...

...

نسخه شربت افتیمون

...

...

...

سنبل الطیب ...

سکر ... سرکه ...

رعاف

...

...

حب جهت عرق النسا

...

فی امتحان الحبلی والحامل ...

چون ...

...

...

...

...

...

...

...

[illegible]

برای قوت باه

از جهت قوت باه بسیار مجربات از جهت ضعف قلب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای حمل زنان

[illegible]

ایضا [illegible]

[illegible]

خاد برای ابستان

[illegible]

خاد دیگر که [illegible] ابستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معالجه [illegible] فی الغشا

[illegible]

معجون [illegible]

[illegible]

معجون نافع للقولنج

[illegible]

ایضا معجون نافع

[illegible]

معجون النافع [illegible]

[illegible]

نسخه نقوع شدادی

کل سرخ سعد کوفی قرنفل مصطکی سنبل الطیب [illegible]

زنجبیل زرنب زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از هر کدام [illegible]

شیاف نافع [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روغن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً از خط [illegible]

روغنی که بواسطه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دهن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کال [illegible]

مرهم اسفیداج

اسفیداج رصاص [illegible]

[illegible]

[illegible]

مرهم نافع للشقاق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اکلیله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نافع

[illegible]

مرهم باسلیقون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حب نافع من الوجع وغیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضماد جهت وجع مفاصل

[illegible]

[illegible]

دوای نافع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اقراص الک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اقراص الملک نافع من انواع الاستسقا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر لاستسقاء الطبلی

[illegible] تحرق [illegible] ومضغ [illegible]
الفواکه الرطبة والبقول [illegible]
وحاقنة [illegible] وینفع [illegible]
[illegible] مثل هذه الدواء [illegible]
[illegible] والصبر والکرویا [illegible]
[illegible] والسعد [illegible]
[illegible]
[illegible] شراب [illegible]

من معالجات القولنجیة

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرعاف [illegible]
[illegible] الدم [illegible]

[illegible] از زعفران [illegible]
[illegible]

علاجی برای استسقا

استسقاء [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
نقل من خط [illegible] حکیم [illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]
[illegible] علاج نافع [illegible]
[illegible]
[illegible] ضمادی که [illegible]
[illegible]

ضماد مجرب للورم الصلب [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ضماد مجرب للاستسقاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ونقد [illegible]

[illegible] بن سیناد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

شیاف للقولنج الحادث

[illegible]
[illegible]
[illegible]

هذا معجون لعلاج الصرع

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
علاج الصرع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]

سفوف [illegible] مستعمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible] سفوف

[illegible] من المعالجات [illegible]
[illegible]
[illegible]

سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

دواء ینفع من السعال

[illegible]

[illegible]

معجون فی ملوکشی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مفرح یاقوتی موافق جمیع امزجه تالیف

نسخه حکیم عماد الدین محمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مفرح اصحاب المالیخولیا من الصفراویه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مفرح العدل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مفرحات یاقوتیه که منسوبست بحکیم عماد الدین محمود

[illegible]

اورده مفرح یاقوتی شیخ ابو علی سینا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مفرح یاقوتی مختصر الاجزاء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دواء المسك الغنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دواء نافع من الخفقان السوداوی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دواء جید لعلاج اسهال الصبیان

[illegible]

[illegible]

دواء مجرب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الدستور العلائی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا اگر ... علاج

[illegible]

دستور العمل که ...

[illegible]

[illegible]

دستور العمل مفاصل نوشته شد

[illegible]

[illegible]

دستور العمل ...

[illegible]

دستور العمل که بجهت اختناق رحم نوشته شده

[illegible]

[illegible]

دستور العمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

دستور العمل [illegible]

[illegible]

[illegible] خوردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاینه که حفظ کند از آن نابرنده نبوده [illegible] و نانی باکره
بکند و اگر خواهند [illegible] که [illegible]
[illegible] و بعد از آن گلاب [illegible] بره و مرغ [illegible]
و بره که [illegible] کند [illegible] عادت [illegible] افراط نکند [illegible]
[illegible] و نان گندم [illegible] کند و نان [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
از عادت خورند و اگر صاحب [illegible]
و اگر روز [illegible] و گلاب [illegible]
[illegible] اشتها [illegible] عادت [illegible] معده [illegible]
سازند و خانه [illegible]
حمام بروند [illegible]
[illegible] از خوردن فادزهر [illegible]
[illegible] و اعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] سال اول خورده [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] خورده [illegible] سال [illegible]

و در سال [illegible] که [illegible]
[illegible] سال [illegible] فادزهر
[illegible] مثل [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] کند [illegible] اضافه کند
حرارت و پیش از خوردن فادزهر حمام [illegible]
خوردن و بعد از [illegible] فادزهر [illegible] حمام [illegible]
[illegible] حمام [illegible] قوت فادزهر
[illegible] پیش از [illegible] سال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] حرارت و اضطراب [illegible]
[illegible] آن حالت [illegible]

طریق [illegible] فادزهر از معمول [illegible]
فادزهر [illegible]
[illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible] گلاب [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] غذا [illegible]
[illegible] از غذاهای غلیظ و لبنیات [illegible]
[illegible] ملاحظه نماید و [illegible] فادزهر
اضافه نماید تا [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
طریقه سلوک کسی که اندک باد [illegible]
باشد [illegible]
سلوک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] که اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] روز [illegible] غذا [illegible]
[illegible] مرغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] غذاهای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بشوسند که ... [illegible] ... و مرد ان ... [illegible]

مرید که ... از ... جام ... کند ... [illegible]

از ... واند ... [illegible] ... تاند ... [illegible]

گرد ... که ... [illegible] ... تعالی

[illegible] ... الجبن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روغن ... [illegible]

که ... [illegible]

ما حبت فی قوة الادویة المفردة علی ما ... [illegible]

صاحب الکامل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حب ینفع السعال

... و ... الصدر و ... الصوت و ینفع

[illegible] ... النفس ... [illegible]

حب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حب ینفع ...

البطن ... [illegible]

[illegible]

حب ... ینفع من اوجاع ... [illegible]

[illegible]

زعفران ... [illegible] ... حب ... [illegible]

حب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ایضا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حب نافع ... اوجاع

القولنج ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت حب ینفع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... الکرات ... [illegible]

[illegible] ... عشرة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرائط ... [illegible]

[illegible]

شیاف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیاف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیاف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الزعفران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیاف ... [illegible]

[illegible]

ماسترخا انجق شیافی نخ جمع عربی زنکار قرن الحرق
اقرن جر مرکی زعفران سیحق کالجیب صمغ
اوماء الرازیانج وکحلف فی الظل شیاف اخضر سنبل [illegible]
والجب والعص زنکار نقلقطار محوق زرنیخ احمر ورق
زبد البحر ونشادر یسحق ویکحل للتحق آب البداب [illegible]
سماق حب وتی شیاف القلقند القرع [illegible]
روسختج زنکار نشادر ورق زرنیخ معدنی [illegible]
النیاف
وزرک اسبوعا ثم یسحق ویکحل به القروح شیاف
یطبخ السماق فی الماء طبخا جیدا ویصفی ویطبخ وحده حتی
ثم یذر علیه اسفیداج مزو بعض به وفی الحجة [illegible]
غشه دواء جید فی اذناب المعتق قال [illegible]
انما سطیر فی اذناب العین تطعمه سریعه وتعقد زبد [illegible]
زبد البحر بول الصبی ورق [illegible] اجزاء سواء
وتوخذ وزن عشره دراهم [illegible] وشیاف ماران وطبخ
برطل آب حتی یصیر الربع رطل المعصف ویسقی منه للاد

للادویة ما یقی به ویکحلف فی الظل ثم یسحق ویعجن
به للادویة اربع مرات ثم یحلف ویسحق ویذر به
العرفانه للاعدل شیاف الظفره زرنیخ [illegible]
اسحق البدنه یشیف شیاف احمر لین نافع [illegible]
الرمد وعلله الامحان [illegible] حالغرب والربح
والغدة والبردة والوردینج والحکه والالتصاق والسلاق والعفر
والحب والعارض فی الظلمه والسبل الزمن سادنج مغسول
صمغ عربی ماکی موق بسد مرجان سادنج کثیرا [illegible]
دم الاخوین زعفران یسیف [illegible] الازنج عس
شیاف علائی [illegible] کرمانی [illegible]
کرا [illegible] دهن زنکیل صمغ عربی شیاف
ابیض وارفلفل [illegible] هندی ماران زعفران
جرح [illegible] آب الحصرم وسیف
کحل عند [illegible] الضعیف [illegible]
[illegible] المزمن [illegible]

دیرتک حتی یحف ثم یسحق به ویوخذ زنجبیل دار فلفل
دارصینی مکه ورنشادر ثم یسحق ماء الرازیانج [illegible]
ویکحلف ویسحق ویستعمل شیاف اکوارات
[illegible] توخذ مرارات العقاب مرارة [illegible]
ومرارة النسر ومرارة [illegible]
یکه واحده ادا کثر ثم یوخذ کحل عشره [illegible]
[illegible] دم [illegible] الحلل ثم [illegible]
[illegible] الرازیانج کحل ینشا الاشفار دو کحلفها
نبی تحق دهان [illegible] سنبل [illegible]
البعان [illegible] سنبل [illegible]
شیاف دوقه سنا صل [illegible] الاشفار
تراب [illegible] زرنیخ [illegible]
ربع حزو [illegible] شیافا ویکحل [illegible] الاشفار
[illegible] کحل [illegible] ارزب [illegible]
[illegible] زعفران ماران [illegible]

حلبه مسک کرا [illegible] سادج ذرنباد [illegible]
[illegible] نیشج [illegible]
مارقشیشا صمغ عربی سادنج [illegible] روسختج [illegible]
کافور [illegible] ویستعمل شیافا [illegible]
والانزروت ودم الاخوین [illegible]
زنکار ربع [illegible] جواهر [illegible]
شیح محرق [illegible] دودواء [illegible]
[illegible] ماران الولو احصل
فلفل [illegible] ایضا [illegible]
[illegible] مرجان لازورد ورق [illegible]
[illegible] سکر [illegible] توتیای کرمانی [illegible]
سکر [illegible] شیاف مرارات
مرارة [illegible] والعقاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بذر [illegible] کحل [illegible]
زبد البحر [illegible] وشیاف [illegible]
[illegible] سرطان [illegible]
شیاف [illegible] الکتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرازیانج
کحل الجواهر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیاف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیاف [illegible] زعفران
توتیا [illegible] الرازیانج شیاف السبل
[illegible] شیاف [illegible]
[illegible]
[illegible] شیاف
[illegible]
زعفران [illegible] الرازیانج شیاف [illegible]
[illegible]

وکم بلادونه آخی رو ستنج سنبل زعفران افاقیا صمغ عربی
کرا عفص سنبل ساذج صمغ الوحد ابا زعفران
مرا کرات افرن جند بیدستر شیافا الزعفران
للظفره ولکه وسماق زعوان دار فلفل فلفل زنجبیل جفت
سنبل کافور سیف ویکحل بشیاف الابار الکندری
شادنج مغسول روستنج اوقیه الکحل محرق ... اقلیمیا
نیم مغ کرا اوقیه افرن کندر ستنج محرق ... سنبل
۵ شیاف الذی یعجب للجرب والسبل والحکه والظفره
والظلمه والبیاض ینفع الطبا الذهب والعرة سعدا
الماس محرق شادنج سنبل مرا افرن جند جفت کل
من العمل السداب ویسیف شیاف الظفره
والحم الاثمد زنجبیل کاس محرق صمغ عربی زنجار قلقطار
ورق افرن زعوان شیاف الاصطفطار اقاقیا
الکاوالظفره اقلیمیا الذهب زعفران عفص افرن
ابیض للظفر جر ورق صمغ عربی ماشا ازروت

ازروت زرنج سیف ... الازنج کحل الغرنیق
ظلمه وضعف البصر وضعف الرطوبه کاس محرق
اقلیما الذهب زنج جر توتیا الهندی زعفران عفص
... عفص نوشادر سنبل کافور ماسکنه لانتبه ... للکه
والبرد الضعیف کاس محرق اثمد اقلیمیا الذهب فلفل
سنبل ابیل فاقله مارای زعوان ماسیثا جر نوشادر
اسارون ساذج زنجبیل مسته ... ماسه عفص
دار فلفل هندی مسک کافور اکسون للوجع
وکثره المده ... شادنج مرارد ... توتیا کاس
کاس محرق مغسول اقلیما الذهب الکحل قرنفل
زنجبیل کحل للبیاض ورق ... الحلق
کحل للاقباع مراره ... والکرکم فلفل زعوان
مراره النسر ... ابیض ... ایضا
... ازرنب زنجبیل ورق ... نعنع
... ... اقاقیا زنجار ... توتیا ...

شیح محرق مغسول ... ایضا ... شیح
فی المادی وخشونه الاجفان زاج محرق اقلیما الذهب
محرق مغسول ... زعفران توتیا سنبل عفص ... المقوم
احمر ... ماسیثا ازروت جر ... الورد
زعفران افرن ... الوحادی اخضر ...
توتیا شامات صدف محرق کحل نافع من ... السبل
قد جرب ... قشور البیض ... الظفره
وذلک یکحل سیف عشره ایام ... ونضع
قالوا ... ورق توضع ... حتی ...
حتی یخف ... ثم یسحق ویکتحل کحل ... جامع
البیض من ... ورق الحنی ... ونضع
الصلابه حتی ... ویکحل ...
ان ... السبل ... العین ... کل ...
... وان یسیف کحل ... ونضع
... ...

مرات ثم ... واخذ ... ۲ ... الهندی
التوتیا والقلیمیا ... کذلک ... ۱۲ ... قرنفل
المغسول ... والسد ... الاخرج
والزعفران ... یسحق ...
... البیاض ... ذا الحاج ... شیافی
ای ... البیاض ... والسبل والظفره
والبیاض شادنج کاس محرق اقلیمیا النحاس ... الهندی
ورق زنجار ... زنجبیل فلفل للابیض والاسود ۳ دار فلفل
جر سنبل قرنفل ... کحل ... زعفران نوشادر کحل
للحول یسحق السعد ... وعقف ... وکحله
دواء ... جیدا ... ونضع
الکحل ... العین ... ونضع
... العین ... مع الحول
... کانت ... جید ...
والسمی ... العین ...

العنب ... قدر ... فیه ما ... حتی ... ذول
علی القدر ... ثم ... الدم ...
الی ... القدر ...
... ثم ... القدر ... علی القدر ...
... تم ... القدر
حتی ... الدم ... واحدا ... ثم ...
... ماء ...
... ترى ... یعجب من ... ویخرج ...
... الشمس ...
... الدم ... ورد هندی
... الشمس ...
فایده ... الحکیم عماد الدین محمود رحمه الله علیه
دواء نافع ... مع ...
... دواء نافع ...
... الورد ...
... ورد ...
... علی ...

... والطباشیر ...
ویخلط مع ... ثم مع ...
دواء نافع ... الدم ... ورد قشور ...
... جیدا ...
... دهن ...
کحل جید للشفا ... وصفه الشیخ الرئیس فی
القانون ... ورق ... کندر
دکوره ... العطار ...
جید ... الدماغ ... الدماغ ...
... ترید ... هندی
... السقمونیا ... حاد
یجب ... وصفه ... الکامل ... وضع
... ونضع ...
... سنبل ...
... ونضع ...
... عشر ... سنبل ...

الشیح مع الزیت وکبطبه للادویة المذکورة وبطن حجا کاغذ
ملفید به وحدت نفعا بینا ان شاء الله تعالی
فی علاج سفاق الرجل والید عن ماء وصفة الشیخ
فی القانون علیع حیدا وخذ الکراویجی مع الخمیر
واصل البقلة نصفه وزنا والکربا والکمد الکثیرا المسحوقات
تکونه وعسک البطم سلاه الکرابیج حبیع [illegible]
ستعمل وتفرق مابین الاصابع تعالج بذلک
نسخه جوارش جالینوسی اندجنره ورنسند
سنبل الطیب قاقله قرنفل سنجیه دارچینی خولنجان زنجبیل عود
فلفل سفید دارفلفل جوزبوا حب بلسان سعد کندر [illegible]
مرداسنج رومی ساذج قصب الذریره از هر یک [illegible]
مصطکی [illegible] [illegible] و دو اسل [illegible]
فایده قال الطبری ان شربت المرءة من
الفجه [illegible] اذکار حصیته [illegible] ولدت ذکرا
وان کانت حاملا وان شربت [illegible] ولدت انثی
صفت حب نافع من الفجی سعد

سعد [illegible] سنبل الطیب قرنفل عودی [illegible]
[illegible]

(۲۱)

واما اذا اوحید [illegible] بالادویة [illegible] الشیخ [illegible]
الی [illegible] الحارة الموزونة ۵ قرص کافوری
از کتاب تجربه دق [illegible] کردو [illegible]
[illegible]
قرص [illegible] کافور [illegible]
[illegible]
کافور که شیخ تجربه داده [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible] کافور [illegible] درم

فایده

اعلم ان [illegible]
حصل [illegible] لا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

(۲۲)

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان عرض [illegible]

فایده دیکر ما [illegible]
قیراط دانق درم مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فایده برای [illegible]
[illegible]

[illegible]

فایده

[illegible]
[illegible]
فی الشیافات للقولنج
[illegible]
[illegible]
فی علاج [illegible]
[illegible]

(۲۳)

المغنی فی التیقی والعدس المقشر اذا طلی ... [illegible]
والحیة المطبوخ فیه الکرسنه والسماق والزبیب ... [illegible]
... [illegible]
علیه ... الزیت وحدث ... [illegible]

روغن بواسیر

[illegible]

ایضا جهت بواسیر روغن

[illegible]

سلک کرده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دوای ماده

[illegible]

کلف

کلف ... [illegible]

[illegible]

خیلان و برش و نمش

[illegible]

[illegible]

نسخه [illegible] مجرب

[illegible] الحب [illegible]

[illegible] ملح [illegible]

هرگاه [illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] دل [illegible]

اگر [illegible] ماده [illegible]

[illegible] دهند و اگر [illegible] کند [illegible]

[illegible] خاد [illegible]

گرد چون [illegible] شربت [illegible] خورد

[illegible] که [illegible]

چند پاره [illegible] اندازند [illegible]

[illegible] چند [illegible]

[illegible] که [illegible] مجرب

[illegible]

[illegible] ملح [illegible]

بسرکه

[illegible] بسرکه

در [illegible]

اگر نظر چشم [illegible] نزول است که [illegible]

[illegible] در چشم [illegible] نزول [illegible]

[illegible] نزول است که اگر [illegible] در چشم

[illegible] نزول است که اگر [illegible] چشم [illegible]

نسخ نزول است که

در علاج کرم دندان

اگر [illegible] دندان [illegible] از خوردن

کرم [illegible] که اگر [illegible] درد کند [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بسرکه [illegible] کند [illegible]

کند اگر [illegible] دندان [illegible] کند

اگر [illegible] بسرکه [illegible] کند [illegible]

اگر [illegible] بسرکه [illegible] کند [illegible]

که اگر [illegible] دندان [illegible] که اگر [illegible]

[illegible] بسرکه [illegible] کند [illegible] کند

اگر کسی [illegible] این دوا [illegible]

[illegible]

[illegible] اهلیلج [illegible]

خاد که نفس

هر که ماده [illegible] صفرا [illegible]

صفت آن [illegible] حضض صندل [illegible]

[illegible] سرشته خاد که [illegible]

[illegible] اهلیلج [illegible]

[illegible] الطیر [illegible]

شراب سرشته خاد که [illegible]

[illegible] اهلیلج [illegible]

[illegible] روغن [illegible] سرشته خاد که [illegible]

دیگر که [illegible] درد [illegible]

[illegible] گرم [illegible] سرشته

داروی

داروی که [illegible] زبان [illegible] سنبل

[illegible] کرفس [illegible]

مصطکی [illegible]

[illegible] کرم [illegible] داروی

که کرم خورده و خون [illegible] صفت آن

[illegible] در [illegible] عاقرقرحا [illegible]

و [illegible] دندان [illegible]

پاک که صفت آن [illegible] کرم

[illegible] عاقرقرحا [illegible]

دو درم [illegible] درد [illegible] داروی کرم

دندان [illegible] کند صفت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دندان [illegible] داروی [illegible]

[illegible] درم [illegible] درم

داروی [illegible] که

حکایت وبا

در ماه شعبان در [illegible] ١٢٦٢ [illegible] اصفهان [illegible]

که [illegible] می شود [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

زبان [illegible] داده [illegible]

[illegible]

[illegible] دارم [illegible]

[illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] دادم [illegible]

[illegible] زبان [illegible] کردم [illegible]

[illegible]

[illegible] سر دل

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible] اگر

[illegible]

[illegible] بسرکه [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجربست عرق النسا [illegible]
سارلنماه تیز نال که [illegible] بود و سوال [illegible]
نقدر نم [illegible] بخورند و در یوم [illegible]
از دواها که معلوم عاسه [illegible]
[illegible] سرسام [illegible]
اگر چند بند [illegible] نا خوش [illegible]
حرر نشه والله اعلم

فی هیضه

عبارت از آن باشد که اطعمه در معده باید هضم نشود
و فاسد گردد [illegible] و علاجش باید قی فرمود
و اگر غلیظ در اسباب [illegible] اول طبیعت
آب گرم و روغن [illegible] تا زود [illegible]
معده پاک شود [illegible] و اسهال باشد [illegible] ضعف شود
شراب انار با شراب نعناع با شراب [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] ده مثقال [illegible]
[illegible] شراب [illegible] صندل [illegible]
و اقاقیا [illegible] شراب [illegible] معده [illegible]
سرد [illegible] گرم کرده [illegible]
در غذا [illegible] و غذاهای [illegible]
[illegible] و وقت [illegible]
[illegible] مرض [illegible] غذا [illegible]
روی [illegible] معده [illegible]
[illegible] کند [illegible]
شود و [illegible] و اگر [illegible]
[illegible]
و اگر [illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] که سنگ است [illegible]
[illegible] ارض [illegible]
که [illegible] در [illegible]
تمام بدن [illegible] اگر [illegible]
که فاصله دوازده ساعت [illegible]
[illegible] خوابیده [illegible]
[illegible] اسهال روی دهد در [illegible]
[illegible] زیاده از دو ساعت [illegible]
[illegible] الله و اگر [illegible]
[illegible] امید زنده ماندن باشد و اگر [illegible]
[illegible] روی دهد [illegible]
[illegible] قسم [illegible]
[illegible] غذا از معده [illegible]
[illegible] آب گرم و [illegible]
[illegible]

بسیار دهند [illegible]
[illegible]

حب برای بردن بوی دهان

قاقله [illegible]
[illegible] صندل [illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] دهان خوش کند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کف دریا [illegible]
دوائی که بوی شراب [illegible]
اگر [illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داروی گوش

داروی گوش [illegible] درم
[illegible] درم [illegible]
این مقدار [illegible] نوع دیگر
درد گوش [illegible] شراب [illegible] شود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نوع دیگر
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] نوع دیگر
درد گوش [illegible]
[illegible]
[illegible] نافع [illegible]

رعاف

رعاف اگر خون از بینی [illegible]
[illegible]
خون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سنج کاو کبر دیت رینه مجموع سوخته شده نقطه
واگر رعاف از عفنه خون باشد علامت اوان است
که مستلی اند و حفظ بود علاج فصد قیفال کنند و حجامه در ارنس
و در بینی نهند و فتیله نیز سیاه بود خون سیاه و دو سیان نهد
وریب با با عفرت کنند و در بینی نهند و کلال در بنی
... در ان کل صندل کنفر و ماوردی ککنند و سلف
و علاج خون مجموع با نقرب بنده با سرکه زرشک در کوفته
و نسخ عنکزرت و مفقط و محرق به حل و فتیله ساخته
در بینی نهند و ماهر با شد ند و ابیتی برای کنند
فتیله زاک و مانع عفدار ... کنفر مازو و سک نم درم
بگیرند و لعاب بران خونی سنته و نسخ عنکزرت
یا بزنند و در بینی نهند و اگر از طرف راست مجمجه
کند دهن التفش بوجای ...
مالنه مده بفقه بزی زاید صفت بکنند یک خربزه
و سوراخ کنند و دانه از وی بیرون ارند پس از ان شکر
ازده جابه مرغ بران خربزه فرو کنند و دانه از وی
بیرون اورده ابشه با پنج سسر روغن زیت دانک
...

مرده کرده و سوسن لعن از ان مستقیم پس ان
سوراخ خربزه سنه استوار باید کردن و ادر کل
کردن و یک شب در تنور کردن دیگر روز بیرون
ارند و کل سعاز وی جدا کنند پس از ان مغان خربزه
روغن زیت بماند با لعدن تا چون روم بخور روغن خوره

صفت تریاک خوردن

صفت کسی که تریاک خورده باشد از خوردن ان سخت
و کز از و بی او قات بوی تریاک از دهن و بدن بیرون
اید علاج ان نخجه قی ان جز خوردن الت ککرزه ...
با ب زنند تا کف کند و بخورند بعد از ان ازاده
طرح سوحل کنند و در اب ... دادن ...
ان ... سند در کلاب حل کنند ...
در اول ... تازه بدهند واما غذا حبیب بسیار
نافع وار ... جاب ... نامند

در علاج سپرز

اثبات که اگر ... سپرز که ... مع ... که اصل
علاج که ثبات مزمن است اگر ... شتر ... علاج
سپرز سود نافع باشد و اگر ... در ... ثبت ... نافع
درم سپرز را نافع باشد و تحلیل بیرد و اگر ده درم
هو مل ... بخورد سپرز را نافع باشد و ... خوره
سپرز نافع باشد ... از وی ... درم ... باشد
و اگر ... زاده ... سود ... در اصل ... باشد
درم سپرز را نافع بود اگر ... سود ... که ... کنند
سپرز را ... است اگر خاکستر ... دروغن ... نسخ
و سرکه حل کنند ... نافع است

تعرف دیگر بنکی اوات

بترد و گرمکی اوار اگر ... عفه خون باشد علامت ان
... باشد فصد قیفال کنند ... غضه ...
... تاب ... ثبات ... کند ... با غذا ... باشند
... باشند و اگر ... فصد ... باشد ...
دانی بود خانه دکلو کرهتی

اگر خار یا استخوان در گلو کرد علامت ان ... خون
... شده علاج اوان است که اگر ... بینند و گلی
باشد ... کنند ... بیرون ارند و الا ... باشد
دو ... زده فرو برند و ... دارند ... که در ان
... در ... القمه بزرگ ... بخورند و فرو برند
... دو ... و در ...
العینه بخورند ... کنند اما علق کرمی بود که ... شده
و اگر اب ... در حلق ... و غرغره کنند سرکه ...
... ... و ... حل کنند و در حلق ... دهند
... سرکه ... کنم ... خوره ...
که عطش ... سلس ... دهن ...
... اب ... که ... اب ... اید
و خونی ... در حلق اید علاج ان غرغره ...
... حوشانده ...
... کرند ... در حلق ... دهند

قال امام ... المعالجات ... علاج ...
... و ما في العدد ... و ما في ... الاسهال
و ما في البلد ... و ما في ... بالفصد ...

برای خضاب

شیخ عبدالرحمن گوید که ابری ... دارد
نار و خضاب ... سرکه در ... تخم ... سرشته
... یک عدد ... سوراخ کند ... شیخ
ان ... بیرون اورد ... روغن ... دور
از کل ... کند و بکل محکم ... بخیلد ... زیر
نم گرم کنند ... بیرون اورد ...
از ان ... در ... کند و ... روغن ... کند
... ... دران ... کند ... سیاه ...
خضاب دیگر شیخ عبدالرحمن گوید ... است ...
از شقق ... کف ... سم ... سیاه ...
... روغن ... خضاب کنی
که در غات

که در غات است و شیخ الرئیس گوید در کتاب
قانون که اگر شخصی که ... قوی ... بسیار ... است
باشد یک درم ... تخم ... باشد
... و ... بعد از ان موی ... سیاه ... درم
گویند که ... یک ... کا ... زرده
... خون کنند ... بر قرار ماند و ... موی ...
بر فردی راه باید ... شیخ عبدالرحمن
گوید که ... کرده اند ... حاله ... خضاب
... خانه ...

جوارش عود

عود هوری	سنبل الطیب	صندل ...	...	...
١٠	٤	٣	٥	٢
...	دانه هیل	زرنگ	...	قرنفل ...
٣	٢	٤	٢	٣
...	...	...	...	زعفران ...
	٢	٣		٢
مصطکی	...	...	...	...
٥	...	...	٣	٥

معجون مفرح

معجون نافع کنادرت

جب جدوار خوب

نسخهٔ معجون ممسک

معجون نافع مسهل برای قولنج

نسخهٔ حب جدوار معتدل

موم یاقوتی

نسخهٔ عودخان

معجون دافع امراض

حب جدوار

کنادرت

معجون مقوی باه

معجون الغراب

اکر با ... غوره سرمان کند و عسل به چنان ... کرده
بقوام آورند بعضی از بهر اقوات حب الخراسیه بر روز دو بار [illegible]
و عصاره زعفران و مصطکی و عود ... بر روز دو بار [illegible]
سوزش جگر ... به عسل لا سبه و اگر ... [illegible]
بهتر باشد

برای جرب

تخم اسفناج ساییده باشد که خوب ... [illegible]
نافع است روغن کوکرد ... [illegible]
[illegible] تا که از قبل ادره ... [illegible]
مالند و آن کرمی ... روشن کنند و آن [illegible]
[illegible] تا روغن چکه کند ان روغن ... [illegible] بسیار
نافع است — نقاب [illegible] ٥ — برای جرب

مقدار ... به ... سرکه ... تا خوب [illegible]
[illegible] از کرمی ... کنند و ... [illegible]
تا بقوام آید و ... تا که [illegible]
مصطکی — [illegible] — [illegible] — دارچینی — [illegible] — [illegible]
٨٦ — [illegible] — [illegible] — ٢٣ — ١٥ — ١٥

زنجبیل — تخم کرفس — زنیان — زعفران
١٥ — [illegible] — [illegible] — ١٢

معجون چوب چینی

چوب چینی — دارفلفل — مصطکی — دارچینی — سنا مکی
[illegible] — ٨ — ٨ — ٨ — ٨
تخم کرفس — رازیانه — [illegible] — [illegible] — [illegible]
٨ — ٨ — ٨ — ٨ — ٣
[illegible] — عاقرقرحا — زنجبیل — زعفران — عسل به قدر [illegible]
٢ — ٣ — ٣ — ٣

ضماد درد سر

ضماد از برای درد سر ... روغن ... [illegible]
در ... سر ... اگر ... تا ... [illegible]
نافع بود — صفت حب [illegible]
که در ... اسهال ... [illegible]
[illegible] رسیده ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

حب ... بالای آن ... مقدار ... [illegible]
و بعد دیگر ... سوده ... [illegible]
و ... استه ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
مجمر از ... [illegible]
داده تا ... [illegible] در ظرف ... کرده
هرگاه اراده جماع کند ... [illegible]
نگاه دارند ... [illegible]
باشد و ... جماع ... هرگاه ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
باشد باید که ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
بشرع ... [illegible]

در رفع ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

حب ... [illegible]

تخم ... [illegible] ١٣ ... [illegible]
[illegible] ٢ ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

نگاه دارند — برای ... طفل
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible] — [illegible] — زعفران — [illegible] — [illegible]
٢ — ٢
[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]
٣ — ٣ — ١٥
[illegible] ... [illegible]
٣ — ٣ — ١٠
[illegible] ... [illegible]
[illegible] — [illegible] — زعفران — [illegible] — [illegible]
٣ — ٢ — ٣ — ٣
[illegible] ... [illegible]
٢ — ٢ — ٢
نوع چهارم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
٥ — ٥ — ٥ — ٥
[illegible] ... [illegible]
٥ — ٥ — ٥ — ٣
[illegible] ... [illegible]
١٠ — ٧ — ٧ — ٤ — ٤
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
١

[illegible] — تخم کرفس — [illegible] — [illegible]
١ — ١ — ٢ — ٢
[illegible] ... [illegible]
٢ — ٢
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

دارو کرم دندان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

گرنه بخورند تا بقوام آید و یک مثقال هر شب [illegible]
[illegible] سنا [illegible] جهت کوفت [illegible]
[illegible] هلیله [illegible] کرده با روغن بادام [illegible]
روغن گل [illegible] [illegible]
[illegible] روغن بادام حب مثقال [illegible]
[illegible] سودا [illegible] [illegible]
[illegible] هلیله کابلی ترید مجوف [illegible]
مثقال [illegible] کنند [illegible] شربت
از [illegible] حب مثقال [illegible]
[illegible] هلیله کابلی [illegible] روغن [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] کنند [illegible]
شربت [illegible] اطریفل کبیر [illegible]
[illegible] هلیله زرد [illegible] هلیله کابلی [illegible] بلیله

هلیله سیاه [illegible] ترید مجوف
[illegible] [illegible]
صندل سفید [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] اسطوخودوس

قرص کاکنج

[illegible] نوع اول [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible] گل [illegible] خون [illegible]
[illegible] کاکنج [illegible]
قرص [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] نوع دوم قرص [illegible]
[illegible] خون [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

در حبس بول

اگر کسی را بول بسته [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

در کرم دندان

در علاج کرم دندان اگر [illegible] در آتش نهند درد دندان [illegible]
[illegible] از [illegible] کرم [illegible] دود [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] کند [illegible] دندان
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] [illegible]

در نزول آب

در علاج نزول آب اگر مغز سر چشم [illegible] اندازند
منع نزول آب کند اگر عصاره پیاز سفید در چشم کشند
منع نزول کند عصاره [illegible] در چشم کشند منع نزول
آب کند اگر زهره عقاب در چشم کشند منع نزول آب
کند اگر [illegible] عسل در چشم کشند منع نزول آب کند
[illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

بکار رسد روا نیست باشد اگر آشامیده باشد چهار یک درم [illegible]
جاید و هم رنگ با پیش از خوردن طعام شیر ترش نیم [illegible]
با رب سکنجبین که کاردانی [illegible] بکار رود [illegible]
و دوا سازان سوده کرده باشند مجمل کند که در وقت جوشاندن
بکار رسد مزه و در بالا کرده سکنجبین [illegible] تا بکار
سرکه با ربد از ترکه کار رفت پس [illegible]
القدر [illegible] باشد چهار یک درم [illegible]
ازان ملکه [illegible] که [illegible] آشامیدن [illegible]
که در خستگی و ترتیب و کنند که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسد بیماران [illegible]
[illegible]
[illegible] و ترتیب اول [illegible]
[illegible]
کنند که [illegible] از جهت مذکور رسد ان [illegible]

ان [illegible] را از جوب [illegible] که بیماران در [illegible]
[illegible] که کار [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] که [illegible]
رسد [illegible]
[illegible] را که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] که از [illegible]
مذکور رسد بیماران [illegible]
[illegible]
[illegible] بیماران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اگر [illegible] بکار [illegible]
[illegible] که [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] بکار [illegible]
[illegible] بکار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] اگر خواهند [illegible]
سرد کرده [illegible] تشنه [illegible]
دیگر [illegible] تشنگی [illegible]
که در وقت [illegible]
[illegible] سرد کرده [illegible]
دانسته باشد که در وقت تشنگی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تشنگی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داشته باشد هم درد بهتر از پیش خود شود که کار رحم [illegible]
سکنه دیگر آنکه اگر بعد از ضعف غالب شیخ آن درد خود شود
علاج آن وقت آنکه آن درد را که ضعف سبب آن باشد [illegible]
کنند آنکه یک دو پیاله آب سرد ملولی [illegible] دارد [illegible]
دیگر آنکه آب یخ بگیرند هم گرم وقت [illegible] کاهات دیگر
که ورم را درد زیاده داشته باشد اغلب سود دارد که
[illegible] بعد آن [illegible] سود [illegible]
بهتر است و اگر ضعف سبب آن باشد [illegible]
استراحت که یک دو پیاله از آب یخ [illegible]
حرف بشنوند و دیگر [illegible] خوان و [illegible]
چو اگر آب [illegible] قاعده [illegible] می‌باید که در این ایام
دو دانه [illegible] دار [illegible] که چون [illegible]
عرق [illegible] باشد [illegible] دراز
[illegible] و [illegible] که [illegible]

غرض از آب گشته شدن است که این [illegible]
می‌باید و در غذا [illegible] باشد [illegible]
ایام [illegible] سبک [illegible] و شیر [illegible]
[illegible] و کباب [illegible]
[illegible] و دوکرت [illegible]
حال [illegible] غذا [illegible] می‌باید
[illegible] و آب [illegible] از آب یخ [illegible] کرده
و همچنین [illegible] باید کرد
ولی یک می‌باید [illegible] از آب یخ [illegible]
و همچنین [illegible] که [illegible]
[illegible]
که [illegible] می‌باید که [illegible]
که [illegible]

تا [illegible] از غذا های [illegible]
و بات و سایر [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
علاج آنکه [illegible]
[illegible]
و بات [illegible] و وقت [illegible]
و [illegible] که [illegible] داده [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible]
واقع [illegible] سرد [illegible]
و [illegible]
[illegible] سرد [illegible]
[illegible]
سرد [illegible]

سکنه [illegible] هم [illegible]
[illegible] که [illegible]
و بسیار هم [illegible] غذا [illegible]
باعث ضعف [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] می‌باید که [illegible]
[illegible] واقع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]

معالجان فرنگ ... قطره [illegible]

داخل کنند ... [illegible]

[illegible] چیزی نخورد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... خوب عده ملاحظه در مدت ... [illegible]

و بگفته معالجان که بسیار ... [illegible]

فایده ... [illegible]

فجعه کسی که مزاجش گرم ... [illegible]

داخل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در روش چوب چینی

و روش چوب چینی بطریق ...

دو قسم است ... چوب ...

و آب ... [illegible]

... از آب گرم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

چوب چینی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... که فایده چوب چینی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بسیار کم ... [illegible]

[illegible]

نفع ... [illegible]

از قسمی که نفع ... [illegible] والله اعلم

[illegible]

[illegible]

در امراض سر

آب ... [illegible]

نوع دیگر صداع ... [illegible]

... چند ... [illegible]

[illegible]

... نوع دیگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض دماغ و نزولات

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با سیر ابن حسن پوست بلوط و حب السلاطین

شیر دختران را بر حصی روی ان گرم کرده رخته

و زلال ابراهیم را اجزای مکی محکم حب السلاطین قرار

داده بسیار اجزای گلوله دلو سماق سازند و ...

... اعراض دهان و دندان

بجهت درد دندان پوست انار ماکر کوبیده نمند مضمضه

کنند نوع دیگر اصعد انسند کوبیده در دهان

مضمضه کنند نوع دیگر اب قوی مار جلد حرز نیند

مضمضه کنند بجهت گرشتهای رفتن پوست بلوط

سابیده در ربّ انار رکر دهان را تر بنید

نوع دیگر گل ارمنی طرطیر حب السلاطین

دهان را شوینده بر شب ... کلیار ... از

قرنفل ... حب السلاطین ...

در ماه دندان ها باشند و نجات بیند ...

دندان متحرک را نافع باشد کلیار ...

ام معیر عتق قیامتون سازند دندان را محکم کند

اعراض حلق و در دهان

بجهت ها و قرحه که در حلق بهم میرسد انیسون ...

کرد و کشیز ... و دیگر ... بیند

و غرغره از لعاب اصبر ... غرغره کنند

نوع دیگر با هری عفص ... غرغره کنند

نوع دیگر با هری عدس ... اب ...

اب کشیز غرغره کنند نوع دیگر اصعد السوس

با هری الهیل انجیل ... غرغره کنند نافع است

درد سینه و سرفه

بنفشه سپستان بهدانه گوش نندانه کوبید

میل نماید نوع سرفه رب السوس ... حب

نمود وقت خواب در دهان گیرند ...

سرفه که از رطوبات باشد پوست خشخاش

با زنجبیل ... کوبیده در اب گوش نندانه

ده یک باشد شب قوا ... قیف ... نحو

بجهت ضیق النفس ... کشیده با روغن

بادام و قند ... بخورند نافع است

بجهت طپیدن قلب گل داغستان ...

... با قند ... میل نماید نافع

معالجه ...

اوشق ... بالند نوع دیگر

گلاب با ... در اب ... سده با غلیظ نحو

... بهدانه حب انداز ...

از انجه ... باشد پرهیز کنند بجهت ...

چند ... تره ... نافع است

بجهت درد دل و ورم گرم

... کوبیده نحو نوع دیگر

فنجان اب گرم روی ان ...

بلوط سیاه سائیده روی ان ...

نوع دیگر برگ هندی ... سائید

با ... بجهت دل درد

... افسنطین ... قدری ...

سائیده ... باشیده ... بنات

بجهت دل درد که از افسنطین ... دارد ...

انیسون سیاه دانه ... روغن گردکه

حب ... بخورند بجهت اسهال ودر ...

نوع اسهال ... که خشک

کوبیده ... میل نمایند نوع دیگر ...

... کوبیده در اب ... کشیده

... را در روی ... باز ...

... اب ... میل نماید نافع

نوع دیگر ... از ...

... میل نماید ...

...

معالجه درد ... دیگر

بجهت درد باد ... شده ... زبانه

زنجبیل ... حنظل ... حب ...

... میل نمایند

نوع دیگر درد کمر ... زعفران ...

... میل نمایند نافع است

بجهت مفاصل و نقرس و لقوه ...

... حب ...

... حنظل ... قدری ...

انیسون ... با اب ... حب ...

معالجه حرقة البول

...

سفوف بجهة حرقة البول و وجع کلیه و مثانه
مغز تخم خیار و تخم کدو خرفه خشخاش
کثیرا و بزر البنج قند با شراب خشخاش بخورند
شیاف بجهة حرقة البول انزروت خون سیاوشان
صمغ عربی نشاسته زرد فلفل مروارید سفید ابیض
با شیر دختر خمیر کرده شیاف سازند نافع است
نوع دیگر غنچه نشاسته دانه را بو داده صلایه کرده
برروی شیر گاو در بکر ۳ روز میل نمایند نافع است
نوع دیگر تخم لاک پشت با آب ... بالند
نوع دیگر با بوزن الطیب ... کوبیده
بخور کنند بجهة بلغم و سعال ...
چند روز برآورده در عرق بید بخته ...

بجا گذارند تا جرم مرکب از ... کشیده ...
آب چغندر را گرم ... با ...
... روغن بادام ... آب چغندر ...
گرم ... آب ... روغن ... زعفران
روغن را بمالند نوع دیگر ... آنکه ...
... را گرفته ... بنفشه ...
کشته ... روغن ... بمالند
نوع دیگر ... مرکب ... زرچوبه ...
حنا ... زرد ... احمر ... سبک
سرکه ... روغن گل ... نمایند
... بیند ... نافع است

تحفه کبیره و کوه دا
تحفه کبیره ... بالند
نوع دیگر چند نوع ... گذارده تا ... مرکب
اثر اکشیده ... سا ... با گل ارمنی
و ... محروح ... باشند نافع است
تحفه کبیره چند نوع ... گذارده تا ... مرکب اثرا
کشیده ... بقای ...
بالند ... تحفه ...
را چند ... گذارند نافع است
تحفه ... گوگرد ...
... افشره گذارده چند نوع ...
بالند ... نافع است

تحفه ... گذارند
... الملک ... گل خطمی
کوبیده تحفه ... بسته ... ماده
گذارند نوع دیگر برگ ... با شیر
گاو ... گذارند نوع دیگر ماده
... الملک ...
کوبیده ... داخل ...
... گذارند ...
گل خطمی ... گل ارمنی ... گذارند
تا مرکب ... خشک ...
تحفه ... الدماشد
... ۱۰ ... ۱ ... ۶ ...

... بیرون
... اول ...
... سرکه ... نه ...
... نمک ...
... اول ... چند روز
... گردد و چند نوع ...
گاو ... هر گاه
... و پا ... روغن ...
... روغن ... بالند ...
و از ... کنند ...
در باب مرهمها
مرهم اخضر ... گوشت فاسد را ...
مرهم روغن بادام روغن ... آب
۲ ۲ ۲ ۲

زنگار روغنها را گرم ... اشیا را ...
۱
محروح ... مرهم ... گوشت
... روغن بادام ... زفت ...
۱ ۲ ۲ ۲
... روغنها را ...
۱ ۲
اشیا را ... روغن ... نمایند ...
داد مرهم احمر بجهة ... نافع است
روغن ... روغن بادام ...
۱ ۲ ۲ ۲
... سنگ ...
۲ ۱
... روغنها
... کشیده اشیا را سائیده ...
روغنها ... وقت حاجت ...
مرهم ابیض بجهة ... حرارت

دالر [illegible] نافع است روغن گنجد [illegible]

[illegible] قطع خرده سنگ [illegible]

روغنها [illegible] اسهال [illegible]

روغنها که [illegible] خاص [illegible]

حرقة البول

[illegible]

[illegible]

[illegible] الف [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

[illegible] منقول [illegible]

[illegible]

[illegible]

فائده

[illegible]

فائده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باد درد

[illegible]

معوی

[illegible]

للاستفاده

[illegible]

[illegible]

للاستفا

[illegible]

[illegible] حافظه

[illegible]

[illegible] چشم

[illegible]

[illegible]

مسئله

[illegible]

مسئله

[illegible]

کافور

درختان درختی بهم رسد که چوبان بسیار سفید و سست
دگویند که ... والف عظیم ... درخت کافور هست و از
... درخت مذکور میباشد و ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کمام درختان که کافور دارد و ... در وقتی
که ... باشد و خواه ... از درخت
مذکور ... [illegible]
کافور ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد و در ... گرم ... باشد والله اعلم بالصواب

الصواب

هرگاه که ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
که ... [illegible]

[illegible]

[illegible] + [illegible]

[illegible]

هرگاه کسی ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایضا ... [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩

نسخه شربت ... جهت تقویت ...

اب ...	اب ...	اب ...	اب ...	اب ...
٢٠	١٠	٢٠	١٠	٢٠
اب ...	...	...	اب ...	اب ...
١٠	٤٠	ط	ط	

[illegible]
[illegible]
[illegible] ١٠
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سودا ... [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قال النبی ... من ... طبعه ... شربته

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فی الصداع

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] چهار درم زعفران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... والصداع الذی ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایضا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

في الصداع والشقيقة [illegible]

[illegible]

[illegible]

قوانطس [illegible]

[illegible]

مسهل تنقية دماغ

[illegible]

در علاج سرسام [illegible]

[illegible]

حابه سرسام

[illegible]

[illegible]

ضماد مخصوص سرسام

[illegible]

ايضا ضماد مخصوص سرسام

[illegible]

معجون للنسیان

[illegible]

في السكتة

[illegible]

في الضعف الدماغ

[illegible]

ماليخوليا

[illegible]

ماليخوليا

[illegible]

ايضا

[illegible]

مولد سودا

[illegible]

ماليخوليا

[illegible]

علاج نفخ

[illegible]

ماليخوليا

[illegible]

ايضا ماليخوليا

[illegible]

[illegible]

مفرح مجرب

[illegible]

ماليخوليا

[illegible]

نسخه مفرح مجرب ماليخوليا

[illegible]

عفوع ابو سرشته بناول نماید از عقب ان روغن ... گلاب
جوشانیده سرشته کشنیز خشک ... سربت ...
سرشته ایضاً از جهة الخولنج وسعال ... زره
کرمانی ... هندی سورنجان ... فلفل ...
بیل زرنبان ابریشم ... جوزبوا کشنیز خشک عفوع ...
... از عقب ان دانه ... کلیک ...
گلاب جوشانیده سرشته کشنیز خشک ...

جهة مالیخولیا

... جوزبوا ... خولنجان زرنباد ... هندی ... الطیب
مصطکی زره ... زره ... درونج ...
سنبل الطیب کشنیز خشک ... سفید ... تمام ادویه
کوفته ... کرده ... مثقال ... کم گیرند
عقب ان ... گلاب جوشانیده سرشته خشک ...
اضافه ... سرشته مفرح ... کافور ... ورق
نقره ... از عقب ان ...
...
جوشانیده ... سرشته ... کوفت ...

اضافه ... سرشته ایضاً از جهة الخولنج ...
قرص ... سرشته ... نماید از عقب ...
سرشته ... سرشته ایضاً ...
الشک خالص ... سرشته ... نماید از عقب ... سرشته ...
... سرشته الخولنج ... اعقاب ...
... کوفته ...
... سرشته کوفت ...

مالیخولیای سودا

معجون ... روغن بادام ... ورق نقره ...
... از عقب ... گلاب ...

... علاج مالیخولیا ...
...

لدفع نفث الدم العارض

قرص کهربا ... از عقاقیر ... گل ... سرشته
... گلاب ... سرشته ...
سرشته ... روغن ... سرشته ...
... عود ... الصلب ...
... سرشته ...

... ۳۰ ...
...

نفث الدم

اگر ... خون ...
دم ...
خون ...
... خون ...
... خون ...
از ... خون ...
خون ...
...
...

... نفث الدم ...

نافع باشد ... گل ...
...

سعال ...
...
...
...
...
...
...

لعوده سرطان النفع

...
...
...

اسهال

...
...
...
...

[illegible]

صحال حاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

في الربو وضيق النفس

دواء عجيب

[illegible]

معجون نافع

[illegible]

معجون [illegible]

[illegible]

حب الربو [illegible]

[illegible]

[illegible] ضيق النفس

حب الربو [illegible]

[illegible]

حب غاريقون

[illegible]

صفت لعوق نافع

[illegible]

سكنجبين عسلي

[illegible]

شراب السعال

[illegible]

السعال والسل

[illegible]

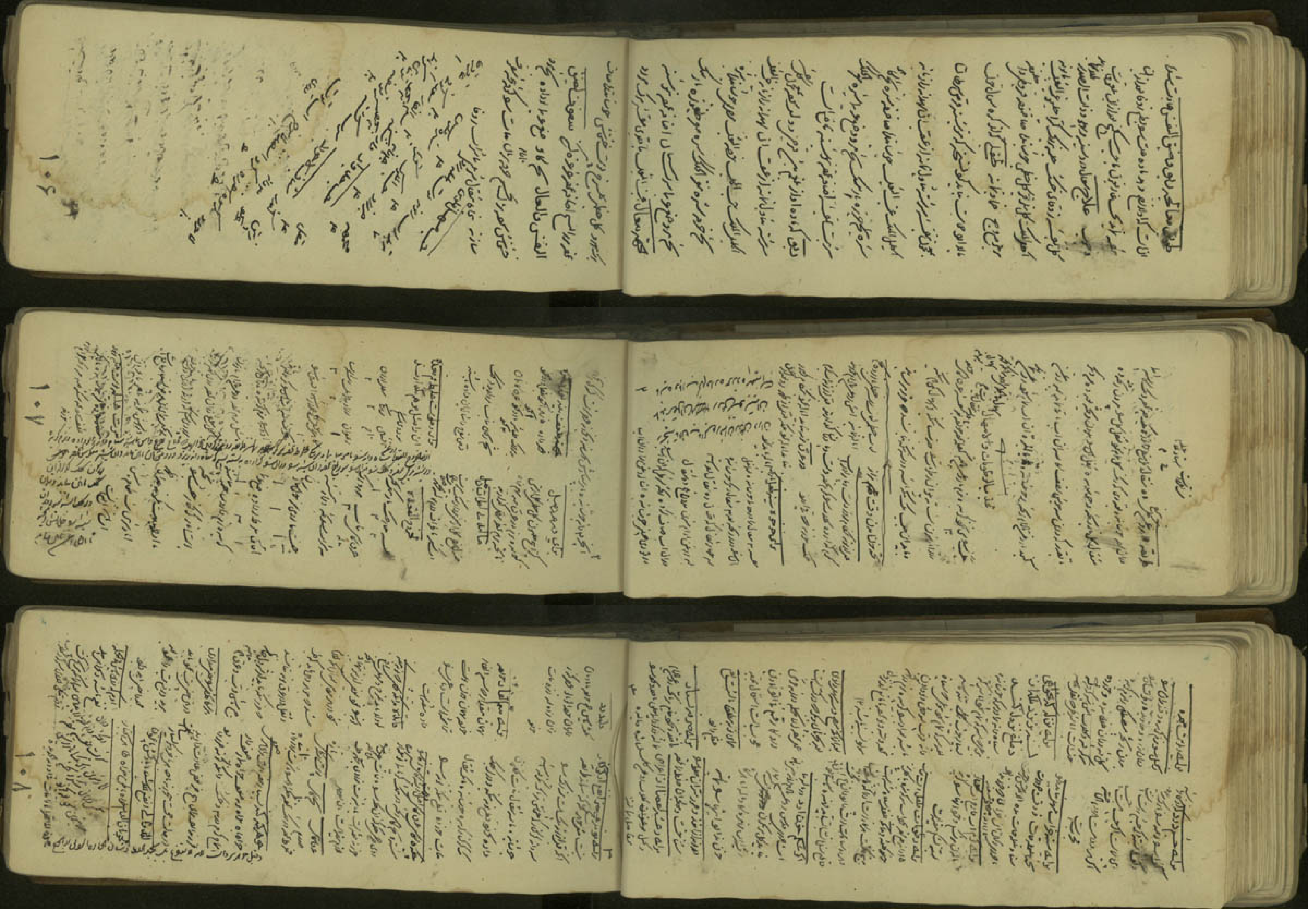

[illegible]

[illegible]

ضماد لوجع المفاصل

[illegible]

حب المفاصل

[illegible]

حب للاستسقا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده الف

[illegible]

صفت تریاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استسقا

[illegible]

نواسير

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملاحظه

انواع علامت ذات الجنب وذات الصدر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوكان الصداع في مقدم الرأس وما يلي الجبهة فان ذلك
من فضلات الدم فالفصد والحجامة فانه يسكن في المكان
او يشم شيئا من الادهان المصري الجيد [illegible]
او يأخذ شيئا من العنب او شرابه او يأكل شيئا من [illegible]
او تناول شيئا من الكزبرة اليابسة فانه يسكن في [illegible]
و[illegible] الجوهر وان كان الصداع من الحرارة والصفراء
فعلاجه ان يبل خرقة كتان بدهن الورد ودهن [illegible]
على الرأس فانه يسكن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فانه يسكن في المكان وان كان
في مؤخر الرأس او ما يلي القفا فانه من البلغم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فانه يسكن في المكان [illegible]
[illegible] فانه يسكن في الوقت [illegible]
[illegible]

[illegible]

حاد شديد ويسقط منه كل اسبوع بوزن دانق الى دانقين فان
حدث من ذلك وجع الراس من [illegible] ماء بارد واستنشاق
كان او صيفا فانه يزول في القرع يؤخذ افيون وعاقرقرحا
واسطوخودوس وسقمونيا ويتخذ ويعجن بزبيب لطيف ويتناول
منه مثل الجوزة قبل النوم يزول في اسبوع ان شاء الله في اوجاع
السبع علامة للطيفين والدوي ان ينقع الافيون الجيد في الماء
ويقطر في الاذن يسكن في الرعاف ينفخ في الانف شب
يماني ويوضع في الجبهة في الخناق الذي يعرف منه يسكن لوقته في الكبار
بخر بوزن دانق من الافيون ان شاء الله يسكن لوقت وان كان
حبا ويطرح فيه دانق [illegible] في الجرب [illegible]
والصبيح كما يبا [illegible] مثل الكحل او ماء الكافور تم [illegible]
او عسل لبني يسكن لوقته في الوجع [illegible] علامة ان كان
من سقطة او ضربة يؤخذ قيا وصبر وماش ونعجن
ارض بورق الجبح وبزر كتان حتى [illegible] التي ولدت منه نافع
ان شاء الله في عرق النسا علامة ان يؤخذ مرداسنج [illegible]
ودرد [illegible] مطحونا وصفا [illegible] ودهن الخروع [illegible]
[illegible] ثم يشد عليه ذلك يسكن لوقته ويكون تمام البرء في اقل
من شهر ايام ان شاء الله في فروح المقعد يؤخذ [illegible]
او قرنه وبورق ويتخذ منه حبات وحفار [illegible] وعفص
وعفص وورد ومصطكي وقشور رمان واسس رطب يكد جزء
ويطبخ بالماء حتى يخرج قوته والقعد فيه العليل فاذا خرجت
مقعدته ضمدت بورد فانه يرجع في القولنج من
المعجون الملوكي وزن دانق وبوطل فانه يسهله لكنه
يحدث منه كرب عظيم وينقص في الجوف ومع المغص
يؤخذ كزبرة وحبة كمون وكروياء وكف سعتر ويكون ان
وكف من حب الرمان ويطبخ جيدا ويؤخذ من مائه [illegible]
رطل ويصب عليه اوقية من زيت ويضرب ويشرب في الوقت في
يؤخذ حب الرشاد ومثقال وكمون كرماني [illegible] بورق وينخل
ويعجن بمن البقر العتيق ويقي فانه يسكن في الوقت في الخلفه
يعجن البطن بصندل وكافور وماء الشب [illegible]
جيدا ويطرا اقراص الكندر التي ذكرناه في المنصوري في باب
الخلفه فانه ينفع ان شاء الله في عرق النسا وهي علة عظيمة
الخطر يعتري كثيرا من الناس [illegible] بها فيكون ذلك من
جانب الوحشي من طرف العضعص الى القدم ولقد كان الوجود
ان نقول فيه قولا مبينا غزيرا نجتهد ان لا نكاد نخرج كتابنا
هذا فقلنا فيه بالاختصار فنقول علاجه ان يؤخذ الصبر السقوطري
ومثله جميع [illegible] وشحم حنظل [illegible] وبورق ويتخذ ويعجن
ويعجن حبا وقدر ولة فانه [illegible] او ستة وعشرين [illegible]

الوقت ولقد عالجت بهذا الدواء شيخا كبيرا كان بقي بهذا
العلة ستة اشهر ولم يمكنه النهوض والتقلب من جانب
الى جانب فبرأ في الوقت ان شاء الله في الدعياء والتعب
وقد يكون ذلك من المشي الكثير فينال له التعب وجميع المفاصل
فلا يمكنه النهوض علاجه دهن الطفارة ماء ودهن كان
يسكن الوقت ويمكنه المشي مثل الاول وينفع الصداع والنقرس
في الماء البارد اذا كان صيفا والحار اذا كان شتاء
الى ركبتيه عاريه فانه يذهب في الوقت ان شاء الله في الحكة
بالاطراف اذا عرض حكة الاطراف لشتاء علاجه ان
يطبخ كف من قرع وكبير الورق ويضع فيه اطرافه ساعة
فانه يسكن الوقت في لدغ العقرب يسحق العقرب ويوضع
في ابنه ويصب عليه من عصارة الثوم ولغيره [illegible] يحركهم
تحريكا جيدا ويوضع في الشمس حتى يجف ثم يصب عليه
فاذا جف صب عليه ماء الغم ثم يترك فانه نافع ان شاء الله
تمامه في سلامة بمن الله تعالى بعون الله وقوته وحسن
توفيقه

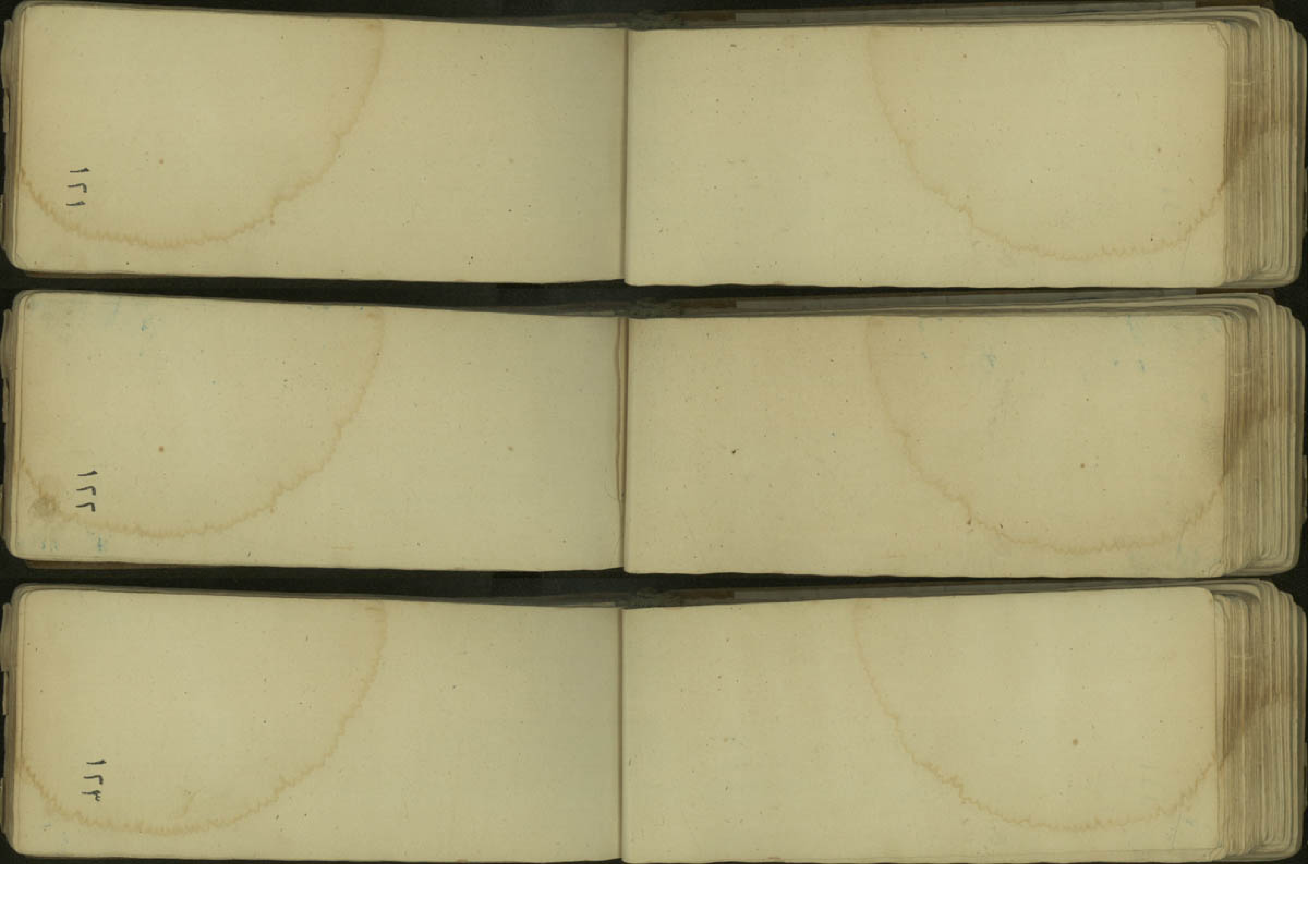

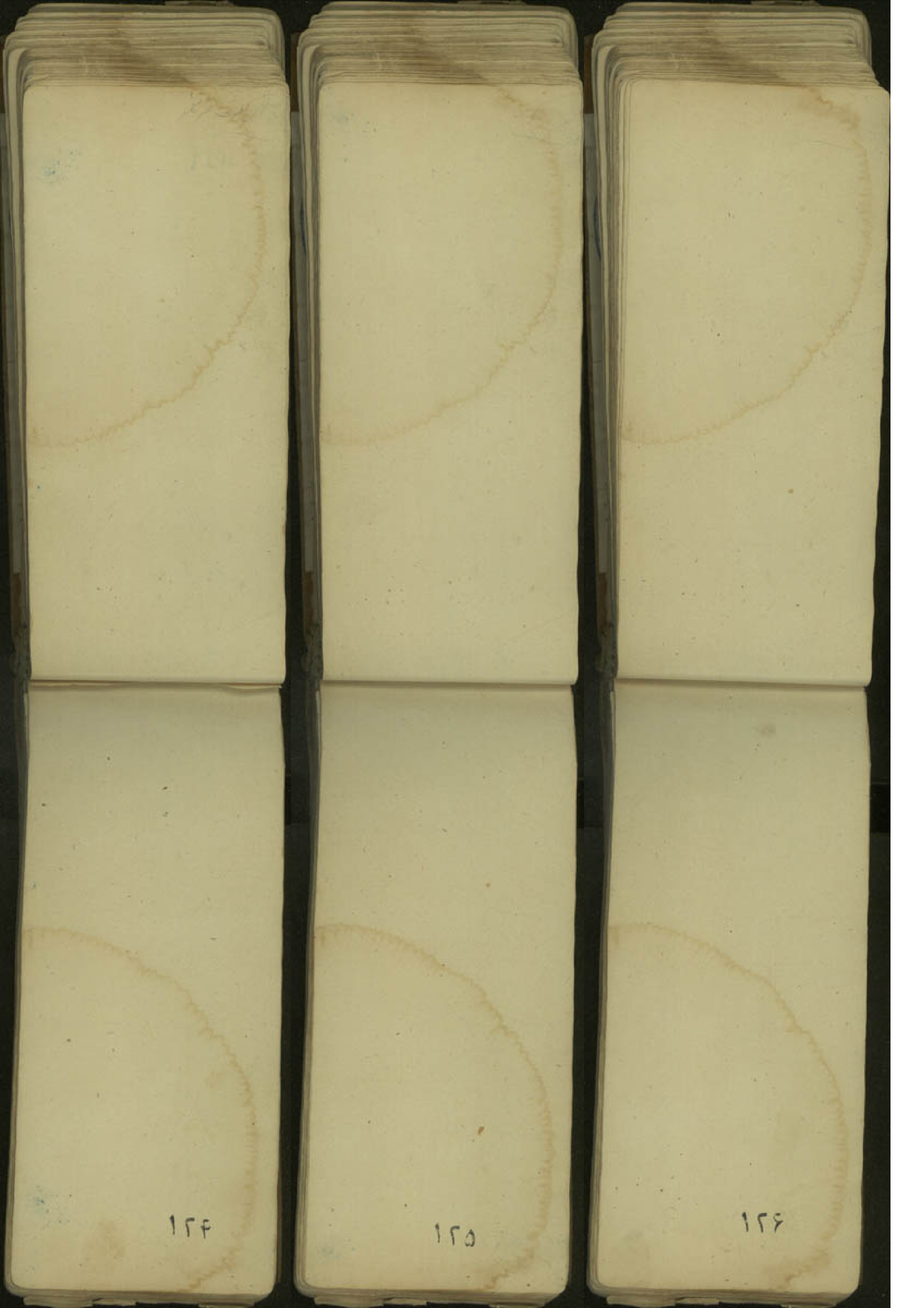

۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶

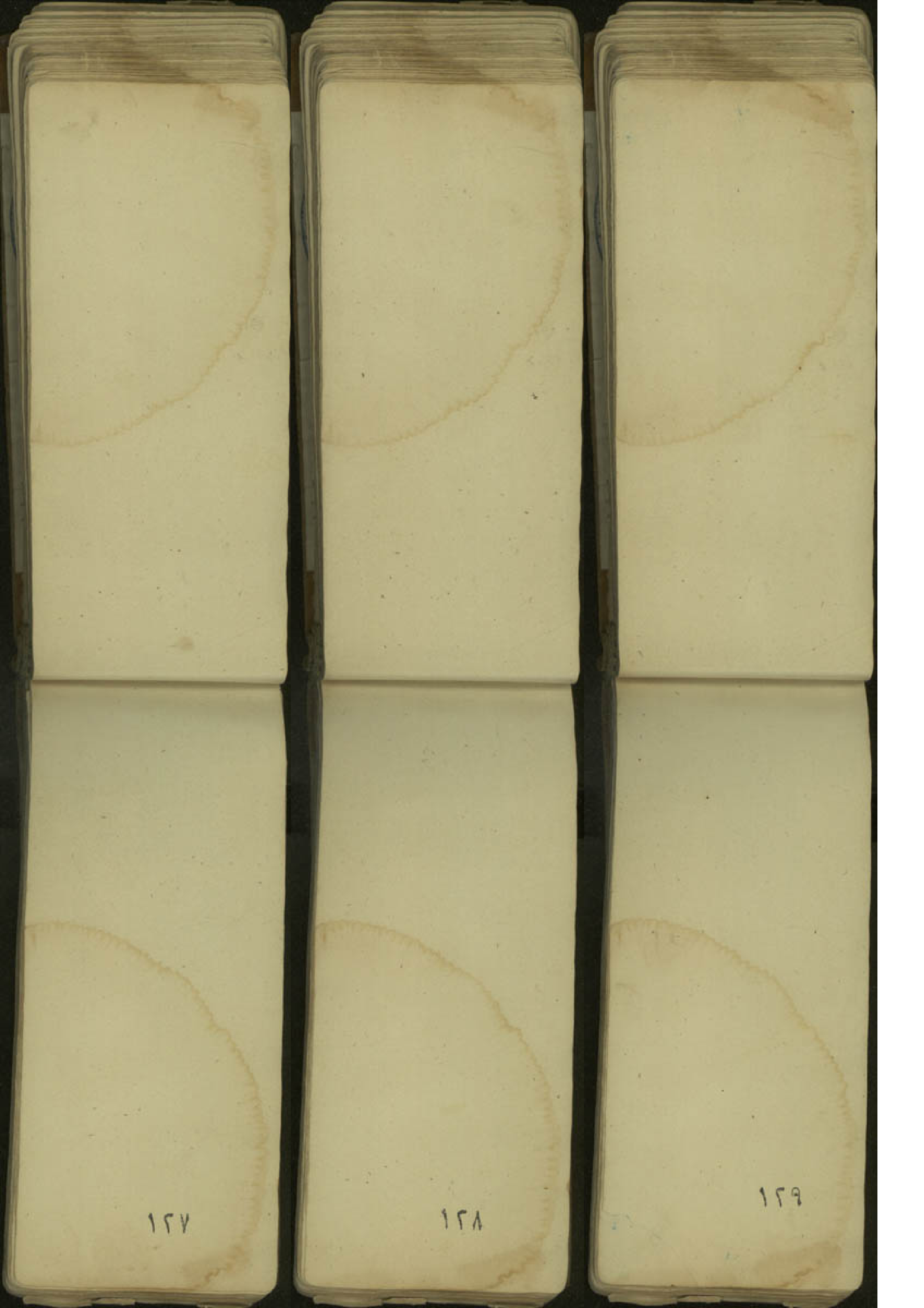
١٢٧
١٢٨
١٢٩

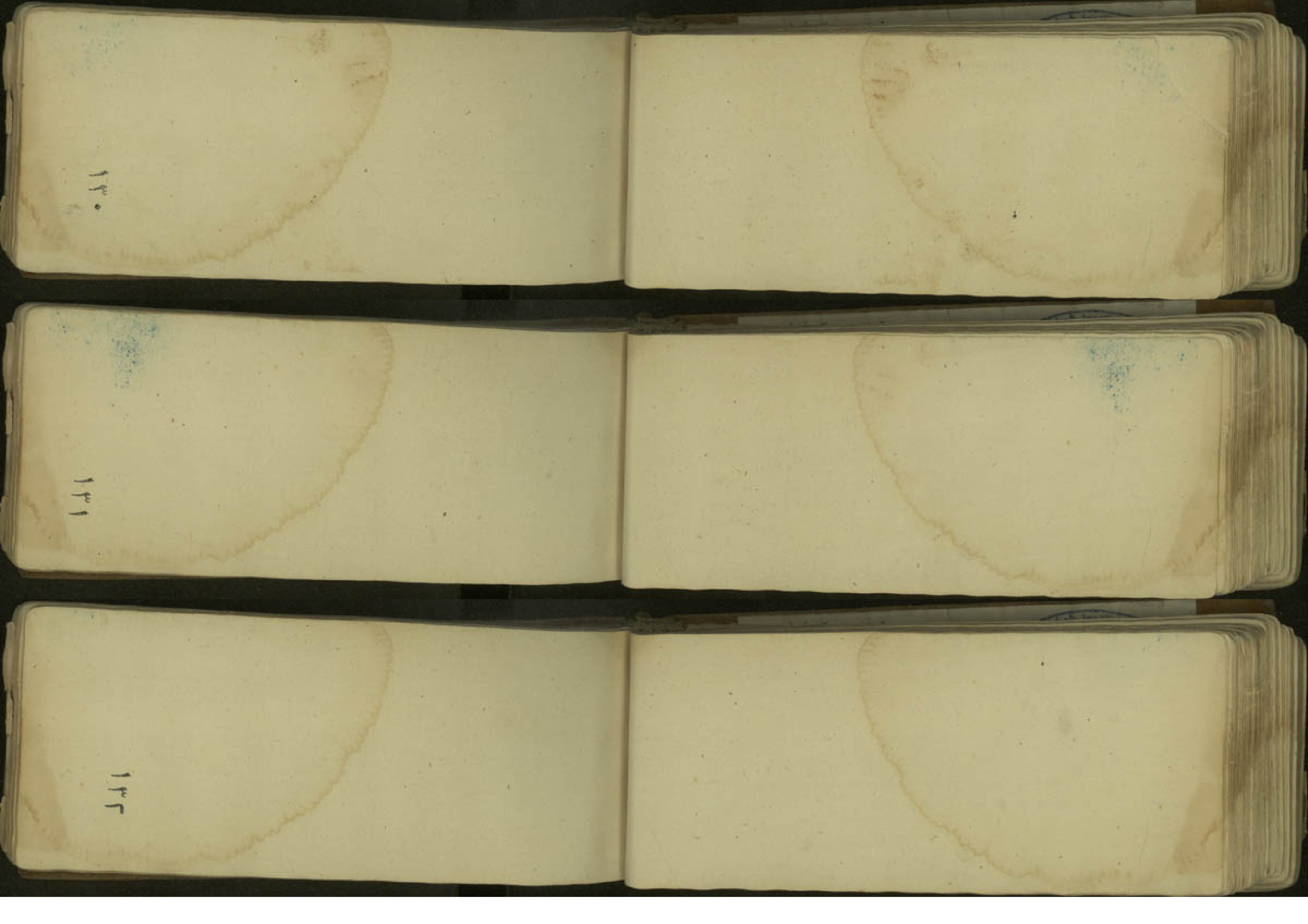

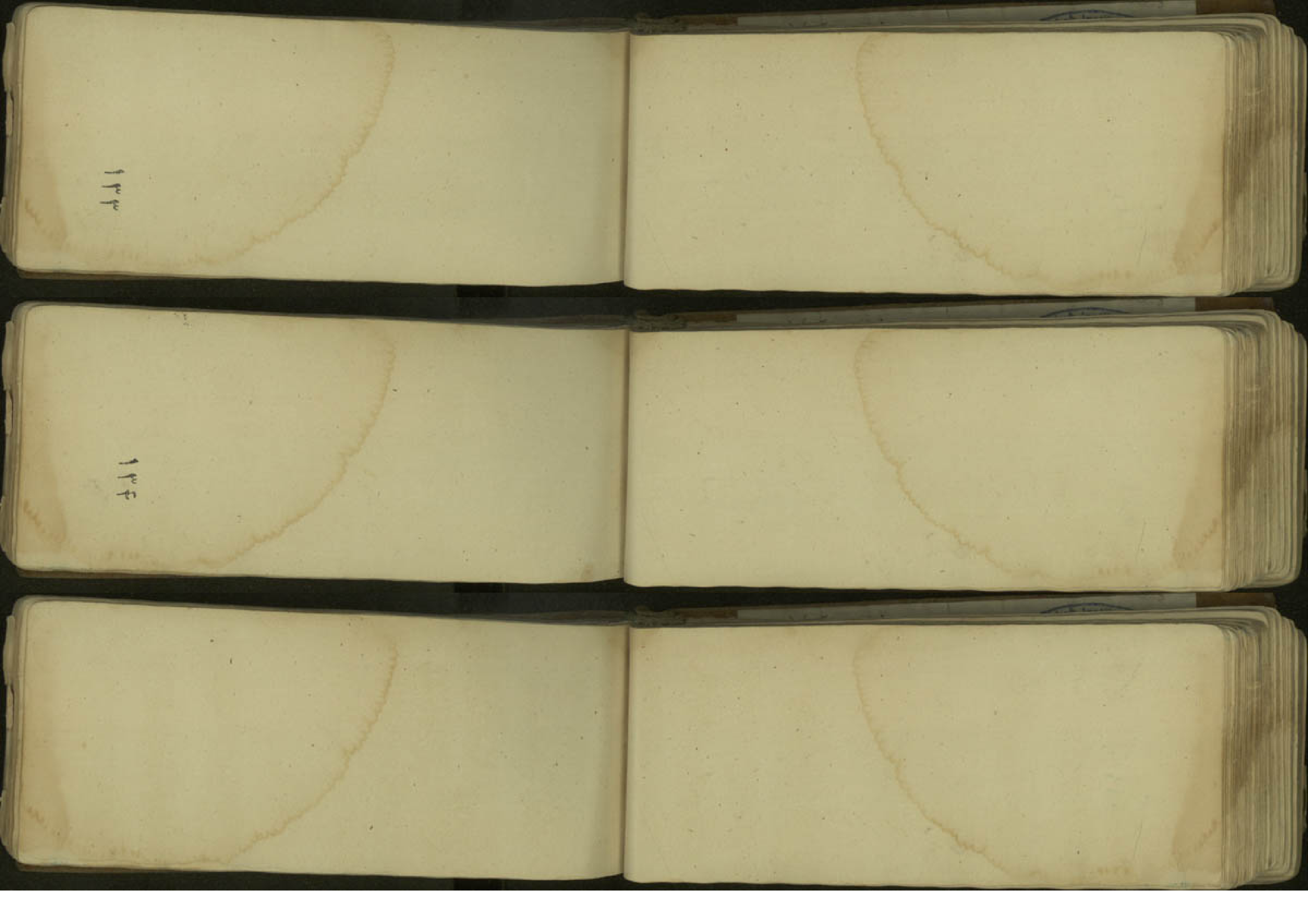

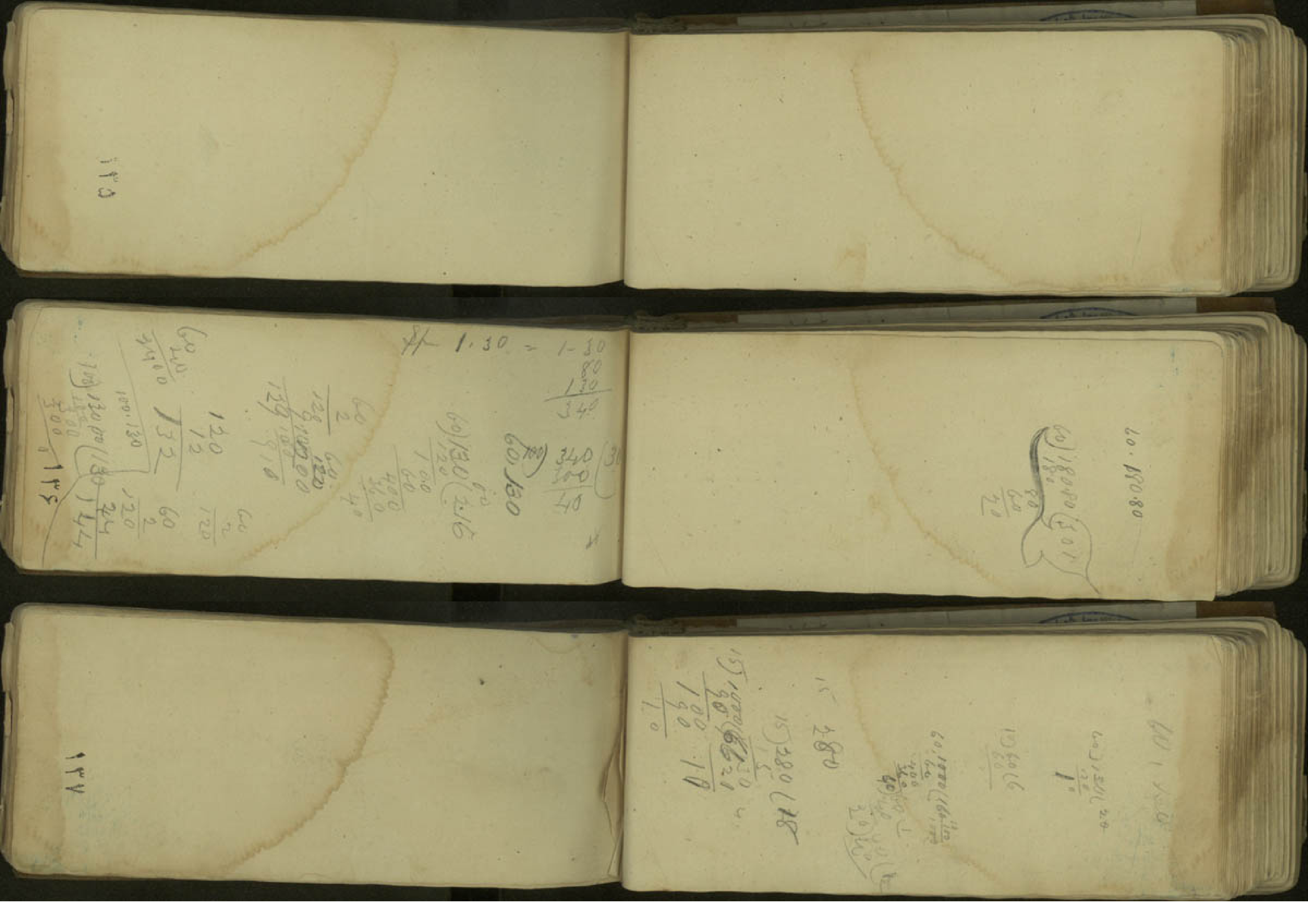

باید دانست که فصد عروق پانزده است از آن جمله که سواد
پیشانی است و در دماغ باشد و نافع است از مرض سوداوی
و ضعف قوه و در ادراک است از ضعف فصد ...

و اما عروق مفصوده از سر و جهان

اول سبیل است و از جمله آن فصد عرق جبهه است
و او نافع از ثقل سر و درد دماغ است خصوصا در درد مزمن
سر و نافع از ثقل چشم و صداع دایم مزمن
است دویم عرق که در هامه است و فصد او
نافع از درد شقیقه است در لیثها که در سر ظاهر
می شود سیوم دو عرق صدغین است و او نیز
نافع است از شقیقه و صداع در مدد مزمن و در حمه و غشاوه
و جرب اجفان است و نیز که در اجفان می شود و از
خشک نیز نافع است که مراد از آن بث کرده است
و چهارم سه رگ که در پس گوش است و فصد
او نافع است از ابتدای نزول آب در چشم و نافع

نافع است سر را از ثقل و حکات روده که از معده
متصاعد می شود و از ریشهای گوش و پس سر نیز
نافع است پنجم دو رگ که در پس گوش است و حکم
که فصد او ابطال نسل بکند و حالینوس ابطال نسل
شکرات ششم عرق و دجانات و صنعت فصد
او در ابتدا اخذ ام است و موجب جذام و گاه بشود
اوست بکند موجب ابطال و از اله آن علت است و صنعت
نافع در خناق شدید و ابو و نافع است از ضیق النفس
و درد دندان است و رگ تکبه او از و بسیاری خون
و از علل جمال و [illegible] بهبودی نافع است هفتم عروق
از بنات که رگ بینی است و فصد او نافع است
از کلف و کدورت رنگ و بشره و از ... بواسیر

که در بینی می شود و حکاک آن و بیابان که فصد او هست
رو در آن پائه بکند و بشره سرخ می شود که کهف سم
او سم مانند شده است پس بر بشره او هست نافع است
ابله هشتم رگ است که نوک بینی نفره آن وداد
از سرد است که از خون لطیف ... می شود و نافع
از ورمی حنجره نیز هست که در سر ستادن شده است
نهم چهار رگ که در دو لب است ... و ورد
لب ها نیات و داء سپاه شده است نافع
و فصد او نافع است از علت قلاع و لثه و سیدگی دهن
از دوده که گرفت بنج و دندان است و از و اسر و دق
که در بینی و لب حادث می شود دهم رگ که در زیر
زبانات بر اصل زبان و فصد او نافع از خناق
و ادامه لوزتین یازدهم رگ که در زیر بنا گوش
زنخنی

عقل بان واقع شده و فصد او نافع از ثقل ذکر
زبانات که سبب خون باشد دوازدهم
رگها است که او سوا ... عنقفه متناسبه و فصد او
نافع از بخارات بنی ... سیزدهم رگ
کران سه عرق ... و دوا فصد از حجه ... تلکه
چهاردهم رگ که بر رگهات و فصد او نافع ...
ساد فصد او حطوات و حمام ... که آن رگ
شده سر را باید و داند که چه مقدار خون می باید گرفت
پانزدهم رگ که عرق صافن است و فصد او نافع است از اوام
و علل مثال و امثال آن که فصد او محرز است اول آن
شریان ضرع است و فصد او از برای حبس نزول آب
از دماغ بچشم در ابتدای نزول و در اول مسل در ... که
و حاجل آن است که دو دم و ... ابا در پس

گوش است فصد او نیز از برای نزول آب در و غشاوه
و این هر دو است که موجب تیرگی چشم می شود نافع است
و از جهت عقل که مراد از آن بث کرده است نیز نافع است
و در ازاله صداع مزمن و ... نیز نافع است و سیوم شریان است
که در صدغ است و صنعت فصد او در ازاله صداع ... است
اما استادان کامل او سوء فصد کردن نتوانسته اند
و ممکن نیست فصد کردن او و بر تقدیر امکان بسیار
خطرناک است پس رگهای آن در مراد ملحق است چهارم
شریانی که بر پشت کف دست و فصد او در ازاله
درد وجع که نافع المفعه دانسته اند و از آن شوح ... مزمن
بسیار مبالغه کرده است و حتی گفته که مرا دردی
در جگر بود مزمن شده یکی از حکما را در خواب دیدم
که مرا چنین فرموده اند و چون آن رگ را فصد
کردم از آن مرض خلاص شدم مقاله دیگر بیان

بیان طریقه فصد کردن ما که فصد اکحل از روی
بانق که محل اتصال ساعد است با عضد از جانب انسی
باید کرد و فصد باسلیق از زیر و مایل بجانب
ذراع باید کرد و در فصد اکحل حکم سوا احتیاط باید کرد
زیرا که در زیر او خطرات سبب آنکه در تحت او عصبی
هست آنکه نیش بروی نیاید و فصد او طولانی
باید و صواب در فصد حبل الذراع آن است که او
بر ... و فصد باسلیق عظیم خطرات است حفظ آنکه
در تحت او شریان است و عصب و عضله و ... هست
که اگر نیشتر بر او واقع شود به هلاکت ... بیان علامات
خطا کردن فصاد و علامت خطایی واقع در فصد
باسلیق در ... نیشتر ... آن است که خون

[illegible]

[illegible]

حامل

[illegible]

دستور مخصوص

[illegible]

مطبقه

[illegible]

ذات الجنب

[illegible]

مسهلات

[illegible]

مسهل

[illegible]

مسهل

[illegible]

مسهل

مسهل

قولنج

خناق دموی

استرخاء

ضعف معده

محرقه

صداع شرکی

ذات الرئه

اماله

دستور مخصوص

مفتح سهال

اماله

حقنه مفتح

معجون هلیله

[illegible]

مالبدنه

منفعت بطن

اماله

مالبدنه

[illegible]

حب کارکن

هلیله سیاه ۵ · ربع · هلیله سیاه کوفته نوخود چرکوا ... ۵

وگل سرخ ترنجبین خیار ... روان ... کره ... بخته خوردن ...

ان گرم ... حب هندی ... مثقال ... دو ...

گرم ... روغن ... خورده ...

گرم ... هلیله سیاه ... ربع ... کوبیده ... مثقال ...

ربع ... کوبیده ... گلاب ... نرم ...

... هلیله سیاه از ... داده ... سه ...

... ربع ... و ربع ... کوبیده ...

... زعفران ... زاده ... حب ...

... حب ... خورد ...

... حب ... خوردن ...

تقریبا ... روغن ... خورد ...

... ربع ... حب ...

المدرج

باسه ... که ... روغن ... ربع ...

شراب ... خورد ... روغن ...

... که ... روغن نافع است

مفصل

جنتیانا	قرنفل	...	...	...	...
۱	۵	۵	۵	۵	
...	...	...	...	...	...
۱	۱	۱	۲	۲	
درونج عقربی	...	...	...	...	...
۲	۲	۲	۴	۱	
...	...	...	...	...	...
۳	۲	۷	۱۵	۱۰	۲
قرنفل	فلفل	...	سنبل الطیب	زعفران	...
۲	۲	۳	۲	۲	۲
سورنجان	...	...	...	...	...
۲	۲	۴	۴	۳	
هلیله سیاه	...	...	...		
۲	۵	۵	۵		

عسل ... ادویه

نقل من خط الحاذقین

صفت ... جهت ... زعفران ... افیون

... اخوان ... سادج ...

است ... جماع ... معده ... ضعیف ...

... دوغ ... زنجبیل ...

سنبل الطیب از هر یک شش مثقال مصطکی ...

افیون از هر یک چهار مثقال ... کرفس ...

... مثقال ... از هر یک دو مثقال

... هندی ... کوبیده ... عسل ...

قدر شربت دو مثقال ... صفت ...

جهت ... از هر یک ده مثقال

... مثقال ... کوبیده ... خرما ...

... جهت ... نافع است

... از هر یک یک مثقال ... کرده ...

ایضا جهت ... نافع است ...

... جهت ... کشند

... دوانه ... از ...

... دو مثقال ... یک مثقال ...

... اخوان ... کوبیده ... که ...

... یک مثقال ... مثقال

... حب ... نافع ...

... مجربات ...

... از هر یک ... مثقال

... هر یک ...

دو مثقال ... از هر یک

سه مثقال ... کوبیده ... ربع ...

... که ... جهت ...

... که ... گرم ...

... از هر یک دو درم ...

گل سرخ ... درم ...

... جهت ... نافع است ...

... سوخته ...

... کوبیده ...

... جماع ... است ...

ایضا جهت قطع رعاف ...

مجربات ... جهت ...

... مجربات ... گل سرخ شش درم ... چهار مثقال

... دو درم ...

... از هر یک دو مثقال زعفران

... مجرب ...

جهت ...

... جهت ...

... جهت ...

... جهت ...

... مثقال

... جهت ...

... جهت ...

... جهت ...

... مثقال ...

... [illegible] ...

... از هر یک ... مثقال

... از هر یک ...

... از هر یک ...

... مثقال ...

... مجرب ...

باکواه بابی شتا [illegible] ل سعد حرنه الطیب تخم خیار تخم کدو
زعفران مصطکی [illegible] اگر [illegible] از هر یک دو مثقال
نبات سفید دوازده مثقال افزون [illegible] نسخه دیگر
که [illegible] طبیعی مجرب [illegible] بجهة [illegible]
است [illegible] بستان [illegible] الطیب تخم [illegible] مثقال
سفید [illegible] خشخاش تریاق کوفته [illegible] دوازده [illegible] سفید
گل [illegible] [illegible] در مثقال [illegible]
حبی که [illegible] [illegible]
[illegible] قرنفل [illegible] [illegible]
حب [illegible] بجهة اسهال اطفال
مجربست تخم خشخاش حب [illegible] کند [illegible]
کوفته و [illegible] شیر [illegible] مثقال [illegible]
ورع و [illegible] سوم و [illegible] حاره [illegible] صندل
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible]

[illegible] چشم [illegible] حاره [illegible]
[illegible] قاقلا [illegible]
[illegible] زعفران صندل [illegible] تریاق
[illegible] گل [illegible]
[illegible] حب [illegible] اخلاط [illegible]
در [illegible] گلاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نسخه [illegible] انواع [illegible]
[illegible] خشخاش [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]
[illegible]
[illegible] خشخاش
[illegible] از هر یک دو مثقال
زعفران [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]
[illegible]

[illegible] مثقال
[illegible] از هر یک
دو مثقال [illegible]
[illegible] مثقال
[illegible] صندل
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جهت رعاف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زنند دست درم [illegible] آب [illegible] خوب [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
[illegible]
[illegible] زنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باید آب گرم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حب مسهل بجهة کرم معده

[illegible]

[illegible]

کمازریوس و مورد ... [illegible] ... سفوف

سفوف حبشی [illegible] بهبود و ... [illegible]

... [illegible] ... سفوف ...

... [illegible] ...

... سفوف خطمی جهت اسهال ... [illegible]

... [illegible] ... اطفال ... [illegible] رسیده

... [illegible] ...

... [illegible] ... سفوف ...

سفوف جهت ضیق النفس

... [illegible] ... سفوف جهت ضیق النفس

از تخم ... [illegible] ...

... سفوف ... [illegible] ... سفوف ... [illegible]

ایضا سفوف دیگر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سفوف دیگر

جهت ضیق النفس ... [illegible]

... [illegible] ... جهت اسهال ...

... دندان ... [illegible]

... [illegible] ...

سفوف ... جهت صداع ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... سفوف جهت ... [illegible]

... [illegible] ... سفوف ...

... دندان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... دندان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... دندان ... [illegible] ... سفوف

جهت درد دندان ... [illegible] ...

... [illegible] ... درد ... [illegible]

... درد ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... دندان ... درد ... [illegible] ایضا

... [illegible] ...

... [illegible] ...

جهت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

ضماد جهت [illegible]

[illegible] ضماد نامند [illegible]

[illegible] صندل [illegible]

[illegible]

[illegible] درم [illegible]

سرکه [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

ضماد جهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجرب [illegible] سرکه [illegible]

[illegible]

در معالجه [illegible]

بر نوع حرب [illegible] در معالجه [illegible]

[illegible] ۱

[illegible] ۳ ۳ ۴ ۳

[illegible] ۳ ۳ ۴ ۲ ۳

[illegible] ۲۰ ۸ ۴ ۳ ۴

جهت فرزند بهم رسیدن

از مجربات [illegible]

[illegible] فرزند بهم رسد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] فرزند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

مناسب باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضماد [illegible]

[illegible] ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۲۰

روغن [illegible] ۵ ۵ ۷ ۷ ۲۰

[illegible] ۳

روغن [illegible] درم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

بر نوع حرب [illegible] در معالجه [illegible]

[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو پیرنگ خشک کند [illegible] الکحل [illegible] که حرارت [illegible]
سفیدی است که در گرد [illegible] رسانیده که در [illegible]
آن گرد [illegible] ماده [illegible] کند [illegible]
[illegible] خشک کند و آب [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
[illegible] دندان [illegible] که آن [illegible]
[illegible] که از [illegible]
[illegible] نسخه که تجربه [illegible] دندان [illegible]
دندان محکم [illegible] دندان [illegible]
مادام [illegible]
[illegible]
[illegible] وجع دندان [illegible]
[illegible] تجربه رسیده که [illegible]
مصطکی [illegible] گل [illegible]
[illegible] دندان [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]
[illegible] در چشم
[illegible] رسیده [illegible]
شیاف جهت [illegible]
آن [illegible] که در چشم [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] شده است [illegible]
[illegible] گل [illegible]
چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مدت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که کاران [illegible] بیرون آب [illegible]
[illegible] فارق [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نفع [illegible]
جهت سوزاک
[illegible] سوزاک که به تجربه رسیده است [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] نسخه شیاف [illegible] هلیله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] سبل
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
جهت سبل
[illegible]
[illegible]

[illegible] کرانه
[illegible]
[illegible] در چشم [illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] در چشم [illegible] جهت دفع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] نسخه [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایضا
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نسخه [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لیمو سو خوردن اورده ان سکه کاه سو در فنجان کرده باشد
و در چشم کشند که بسیار نافع است نسخه حب مقوی

حب مقوی باهی

باهی که میرزا ابو طالب طبیب نجف مصطفی قلی خان ساخته
بود و از تجربه شده که در تقویت بسیار نافع است مروارید
ناسفته کهربای شمعی تربت [illegible] حب الملوک تریاق
[illegible] نسته بنج [illegible] اکربای سفید [illegible]
کوفته و بیخته و از خوردن کهربا لعاب بهدانه حب سازند
[illegible] و ورق طلا و نقره مرورق [illegible] در وقت
حاجت میل نمایند که نافع است و مقدار خوراک [illegible]
قوت باه است [illegible]

معجون [illegible] نسیان

[illegible] که در وقت حافظه را زیاد کند چون دو مثقال بخورند
[illegible] که چار دست نماید و چون سه مثقال بخورند
[illegible] رسند [illegible] از [illegible]
[illegible] که ه [illegible] عادت نمایند
و از [illegible] لازم [illegible]
لازم [illegible]
کندر زعفران دارچینی از هر یک [illegible] کوفته و بیخته با عسل
معجون سازند [illegible] مثقال با آب [illegible] بخورند

بجهة تقویت و دفع ریاح

بجهة تقویت و دفع ریاح در وقت [illegible] دارچینی مصطکی
از هر یک ده مثقال [illegible] ده مثقال تریاق زعفران
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال کوفته و بیخته [illegible]
سازند در وقت احتیاج میل نمایند تمام شد کتاب
[illegible] در اصفهان سنه ۱۲۷۳

برای دندان درد

[illegible] در کاغذ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] سو [illegible]
[illegible] از اول [illegible]
[illegible] رسد [illegible] که از دل [illegible]
[illegible] سو [illegible] کوید [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] کوید که در [illegible]
چون [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible]
حرارت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] کوید [illegible]
[illegible]
این [illegible] است [illegible]
است که حرارت [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] تمام بدن [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] غذا [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] کوید [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] کوید [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] کرم [illegible]
[illegible] کرم [illegible] سرد [illegible]
[illegible] غذا [illegible]

دم خون از مرض [illegible] پس تب [illegible] عفونت است زیرا

که هر یک از اخلاط اربعه عفن [illegible] خارج عروق است [illegible]

در ظرف شود که [illegible] مرض خارج عروق است [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] چنانچه [illegible]

هر یک مذکور خواهد شد و [illegible] خارج عروق [illegible]

[illegible] دموی [illegible]

عروق تبهای که [illegible] انواع [illegible] است [illegible]

اما تب دموی که ماده آن داخل عروق باشد [illegible]

است یکی آنکه از حدت [illegible] خون حادث شده باشد

با آنکه عفونت در آن باشد و آن نوع از تب دموی [illegible]

[illegible] است [illegible] که داخل [illegible] عفونت باشد زیرا که [illegible]

عفونت [illegible] حدت [illegible] داخل [illegible]

لهذا این تب [illegible] کفت [illegible]

کف زیرا که [illegible] عفونت [illegible]

اگر [illegible] شده باشد اما آنچه از غلیان و حدت خون باشد

[illegible] عفونت که مذکور شد [illegible]

[illegible] از [illegible] دموی [illegible]

[illegible] گویند علامت آن [illegible]

[illegible] و سرخی [illegible]

علامت غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد دیگر [illegible]

علامات این تب آنست که [illegible] چنانچه در صفراوی [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

دیگر از علامات [illegible] تب [illegible]

[illegible]

از [illegible] خون [illegible]

[illegible] خون [illegible] باشد [illegible]

دیگر [illegible] شود [illegible]

از [illegible] از هر یک ده دانه [illegible] و کدو

از هر یک [illegible] کشنیز [illegible]

[illegible] عناب [illegible]

از هر یک [illegible] از هر یک ده دانه [illegible]

[illegible] از هر یک ده مثقال روغن بادام

[illegible] دم [illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

دیگر [illegible] و غذا [illegible] و کدو [illegible]

[illegible] بخورد [illegible]

مناسب است [illegible]

و این مناسب است [illegible]

[illegible]

[illegible]

و غذای مناسب است [illegible]

[illegible] کاسنی [illegible] ده مثقال [illegible]

ده مثقال [illegible]

مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] مذکوره [illegible]

[illegible] دموی که از [illegible]

خون حادث شده باشد [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible]

[illegible] از نوع [illegible] خون [illegible]

[illegible] از نوع [illegible]

[illegible] باید داد و [illegible] باشد

[illegible] در تب دموی مذکور شد باید داد و [illegible]

باید داد و [illegible]

[illegible] و کاسنی باید داد و غذا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مناسب است [illegible]

در تب دموی مذکور شد [illegible]

[illegible] در تب دموی

[illegible] است [illegible] تب دموی اگر

تب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تب [illegible]

[illegible]

[illegible] مذکور [illegible] تب [illegible]

[illegible] دماغ باشد [illegible]

[illegible] صداع [illegible]

[illegible] ده مثقال [illegible]

[illegible]

ده مثقال [illegible]

[illegible] ده

[illegible]

[illegible]

[illegible] کاسنی

مناسب است ماء الجبن بدو قطونا و شیره تخم خرفه [illegible]

و دهن گل و عصاره [illegible] کافور بان شیره تخم خرفه [illegible]

کاهو از هر یک [illegible] مثقال تخم کاهو [illegible] [illegible] از هر یک

مثقال [illegible] خرفه [illegible] مثقال [illegible] [illegible] مثقال

کافور [illegible] ماء الجبن بذر قطونا [illegible] [illegible]

بشربهای مذکوره [illegible] اما تب دموی که آن [illegible]

خون [illegible] عروق باشد آن [illegible] است که [illegible]

علامت [illegible]

اعراض [illegible] سرسام [illegible] دو دم [illegible]

که دانست [illegible] وداء الصدر گویند و ورم [illegible]

[illegible] و تنفس احتیاج [illegible] خارج عروق [illegible]

[illegible] زیرا که خون در خارج عروق

و علاج اینها [illegible] است و تبهای [illegible] قرار داده

لازم [illegible] معلوم [illegible] انواع تبهای که

[illegible]

صفراوی [illegible] است که ماده آن داخل عروق است

یا داخل که ماده [illegible] خارج عروق است اما تب لازم صفراوی

آن [illegible] است که ماده صفرا در عروق [illegible]

با عروق [illegible] متعفن شده باشد این را [illegible] محرقه گویند و دیگر

آنکه صفرا در داخل بعضی از عروق [illegible] متعفن شده باشد [illegible]

عروق [illegible] لازم [illegible] محرقه [illegible]

تب است و تشنگی بسیار [illegible] دهان و زردی رنگ و چشم [illegible]

و [illegible] و اضطراب و هذیان [illegible] و خشونت زبان

و زردی دهان [illegible] که زبان سیاه شود و [illegible]

و [illegible] احوال [illegible] که [illegible]

[illegible] است که [illegible] ذکر شد [illegible]

و [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] گل [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible]

از هر یک [illegible] دانه [illegible] و صاف نموده [illegible]

و شیر خشت و [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible]

مثقال شیره [illegible] ده مثقال [illegible] صاف نمایند

و [illegible] نمایند [illegible] بر [illegible] و [illegible]

[illegible] چنانچه مذکور شد صندل سرخ و سفید [illegible]

کافور و گلاب و آب [illegible] و [illegible] سرکه [illegible]

کرده [illegible] دماغ مریض [illegible] و اگر [illegible]

شود [illegible] و اگر مریض [illegible]

شود [illegible] و [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] و اگر [illegible]

شود بعضی از اینها [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

و آب [illegible] و [illegible] و [illegible]

در آن [illegible] و اگر آن

[illegible] آب گرم [illegible] و درین تب مریض [illegible]

[illegible] و صندل سرخ و سفید [illegible]

[illegible] درین تب [illegible] اما تب [illegible]

آن که صفرا در بعضی از عروق متعفن شده باشد [illegible]

[illegible] لازم تب است و تشنگی [illegible] دهان

[illegible] زبان [illegible] و [illegible] علامات [illegible]

و [illegible] محرقه از [illegible] و اضطراب و [illegible]

[illegible] که [illegible] است لازم صفراوی

[illegible] محرقه است [illegible]

[illegible] لازم [illegible]

و اما علاج اینها [illegible] علاج محرقات [illegible] تبرید [illegible]

[illegible] محرقه باید [illegible]

و اما تب صفراوی که ماده [illegible] خارج عروق [illegible]

و [illegible] از [illegible] که [illegible] متعفن

شده آن [illegible] گویند و علامات این تب آن است

[illegible] و [illegible]

تب [illegible] و بعد از عرق [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible]

باید [illegible]

از اول [illegible] قطع شدن تب [illegible]

[illegible] صفراوی [illegible]

تب [illegible] است چنانچه در انواع تبهای [illegible]

مذکور [illegible] شد و دیگر از علامات تبهای این

[illegible] است [illegible] و [illegible]

و چشم [illegible] صفراوی [illegible] و اضطراب [illegible]

[illegible] شدت [illegible] علامات [illegible]

[illegible] صفراوی و تب لازم صفراوی [illegible]

شد [illegible] علاج صفراوی لازم است [illegible]

[illegible] باید [illegible] اتفاق [illegible]

و [illegible] است [illegible] صفراوی [illegible] لازم [illegible] محرقه

باید [illegible] محرقه [illegible] تبرید [illegible] است [illegible]

تبرید [illegible] محرقه [illegible] باید [illegible]

[illegible] باید که [illegible] داده شود

و اما تب [illegible] داخل عروق است که [illegible]

[illegible] خارج عروق است که [illegible] گویند

و اما [illegible] لازم تب است و [illegible]

در این صورت و پشت جبهه اندک تنگی پیدا شود و اشتها
باطل شود و علامت صفرا از تشنگی و تلخی دهان است
و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب و سایر علامات
محرور معلوم است و اگر تب دهان بسیار ترش شود و دل
درین تب غلیظ پیدا شود و گاهی سفید رنگ پیدا شود
و گاهی بسرخی بزند و هذیان و قی بلغمی باشد و طعم
دهان گاهی شور است اگر تب بلغم مالح باشد گاهی
ترش است اگر تب بلغم حامض باشد گاهی ترش است
اگر تب بلغم حامض باشد و رنگ و رو و زبان است
رنگ تیره ماهی بزردی سبز شود چون صفرا و حرارت و سستی
و سایر علامات از لوازم این تب است علاج این از ابتدا
منضج باید داد از عنب الثعلب پنج کاسنی اصل السوس
تخم خطمی گاو زبان از هر یک دو مثقال پستان
پستان انقیر دانه برگ کاسنی ده مثقال و در روز هفتم
و هشتم مسهلی از اجزای منضج مذکور با اضافه سنا مکی
سه مثقال گل سرخ یک مثقال لعاب ده دانه گل بنفشه
دو مثقال تخم کاسنی خیار چنبر ده مثقال روغن بادام یک مثقال
و در روز دوازدهم و شانزدهم همان مسهل و در سیزدهم
مذکور شد و غذا از اول تا شانزدهم شوربای مرغ با شیر
بادام و طرف شب جلاب از روده بچه مرغ نیم برشته و اگر
ناگزیر لطوبت و یبوست ماده میل طوبت دهان و سرکه
و چیزی ترش باشد بعد از هفتم گوشت مرغ بچه کوزه تخم
میل نمایند و از میوه‌ها تر تر شیرها و آب سرد پرهیز نمایند الله
که درین تب منافی است و کلا با غرغره آب سرد و بعد از آن
شانزدهم اگر تب رفع نشود بادام دیر بدهند هر روز گلقند

کیفیت ساختن گلقند و اعمالی

اما پاره مثقال هفت مثقال سکنجبین بخورند و طلوع تب شناختن
گلقند این است که ورق گل سرخ تازه را روزه کرده با شکر معلوم
اورند و در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر تا دو ماه بگذارند بهتر
بهتر است و اگر خشک شود شیره و شکر سوده کرده بزنند
تا خوب جل اید و چاشنی سکنجبین بزوری باشد دستور
که روز اول چهار مثقال و روز دوم پنج مثقال و روز سوم شش
مثقال و چهارم هفت مثقال و بعد از آن هر روز هفت
مثقال با شیره تخم کاسنی یک مثقال میل نمایند و اگر در تب
بلغمی و چشم تنگی باشد هر روز قرص لک صغیر
نیم مثقال اضافه نمایند و اگر ضعف معده باشد و تپیج
و عطش زیادی باشد قرص ورد با اضافه سکنجبین
بزوری نمایند نیم مثقال و محافظت سوء مزاجی دارند
تا بعد از ده روز و اگر طبع خشک است بعد از چون
چون شش روز سکنجبین بزوری مسهلی میل نمایند
از ریوند چینی یک مثقال و نیم ترنجبین یک مثقال لب عنب الثعلب
افسنتین دو دانگ عصاره غافث دو دانگ غاریقون
نیم مثقال این خواسته حب که فرو برند و از عقب آن
مثقال برگ کاسنی در عرق کاسنی حل کرده نیم گرم بنوشند و هم
بعد از دوازدهم هر روز همان مسهل است میل نمایند و طریق
ساختن سکنجبین بزوری این است تخم کاسنی را زبانه تخم
کرفس تخم خیار از هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی ده مثقال
تخم خربزه کرفس چهار مثقال گل کرفس بیخ کرفس از هر یک
سه مثقال تخم کرفس انیسون گل سرخ از هر یک دو مثقال
انیسون نیم کوفته که بجوشانند و صاف نمایند و با شکر
صاف سفید بقدر جا و در و سرکه بقدر
مثقال بقوام اورند و صفت قرص لک آنست در شرح

از دانه بیرون کرده هفت مثقال و نیم تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم
خیار از هر یک یک مثقال و نیم ورد گل سرخ دو مثقال و نیم ریوند چینی
سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال باریک کوبیده با لعاب سرشته
قرص سازند صفت قرص ورد صغیر این است ورد گل
شش مثقال رب السوس چهار مثقال سنبل الطیب یک مثقال طباشیر
دو مثقال عصاره غافث چهار مثقال باریک کوبیده و تخم
قرص سازند و مداومت بخوردن گلقند و سکنجبین بزوری
که مذکور شد بعد از سکنجبین بزوری نافع است و گاهی گلقند
با دو دانگ مصطکی نمایند و گاه باشد که مداومت
گلقند و سکنجبین مغنی از زوری باشد و
دواء المسهل
اخر تب دوا آنرا مسهل کنند و صفت حب
الشبیار این است رنجبیل مصطکی از هر یک ده مثقال
تربد مثقال نبات سفید چهار مثقال باریک
کوبیده سفوف سازند و هر گاه دوا آنرا بدهند گلقند
ضم نمایند بخورند و از عقب آن آب گرم بنوشند
جواب و دوا داخوان تب و تغییر مرض چون مزمن شود
یا تریاق فاروق هر روز بقدر نیم مثقال مناسب است و غذا
بعد از شانزدهم نخود آب گوشت مرغ بچه و کوشت دان
و طرف شام ترنجبین و شیره جلاب میل نمایند و اگر این تب کهنه
و طول بکشد قرص ریوند چینی مناسب و نافع و مجرب است
حصبه هر گاه در جگر باد و سپرز صلابتی باد رگی باشد
و اگر تنگی در صورت و در پشت پاها ورم باشد
سکنجبین بزوری با ده و ده یک مثقال با یک مثقال قرص
ریوند چینی مناسب است و صفت این ریوند شش مثقال
لاک از هر یک سه مثقال تخم کرفس عصاره غافث
از هر یک دو مثقال باریک کوبیده قرص سازند و گاه
این است تدابیر رفع نمودن از شغات چه بسیار
شد سربت با اصول مذکور حصبه هر گاه ورم و ت
و باد و شکم در صورت با شیره نان و دستور که از چهار مثقال

تا هفت مثقال مدهند و هفت مثقال کرسنه مدهند و دوازده
روز اکر اثر نفع ظاهر شد تا بیست چهار روز مدهند بعد از آن شربه
راز یانه و تخم کاسنی از هر یک کمثقال و دو درم از سهل مدهند
از مسهلی که مذکور شد صفت شربت اصول ع [illegible]
صفت شربت اصول
بیخ رازیانه بیخ کاسنی از هر یک ده مثقال بوست بیخ کبر مثقال رازیانه
تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال نقوع او در ضیل الطیب [illegible]
سلیخه از هر یک سه مثقال [illegible] جمله [illegible] ده
قند سفید صد [illegible] مثقال [illegible] رسم است شربت سازند [illegible]
[illegible] دو دانک [illegible] مثقال [illegible]
ساده که داده ام و در بیخ [illegible] تب ربع شده است [illegible]
صفت [illegible]
باب [illegible] امامت بلغمی که ماده آن خارج
متعفن شده باشد [illegible]
است که هر روزه نوبه [illegible] بسیار شده [illegible]
باشد [illegible] مدت [illegible]
[illegible]

و علامت [illegible] مدت [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
و سایر علامات [illegible] که در بلغم [illegible] مذکور شد علاج
[illegible] بسیار [illegible]
است چنانچه [illegible]
صفت [illegible]
[illegible]
کرم [illegible] و سایر [illegible]
که مذکور شده [illegible] بلغمی [illegible]
زیرا که ماده این تب بلغمی است و ماده بلغم در نفع [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که مذکور [illegible]
صفت [illegible]
[illegible] که [illegible]
سند [illegible]
[illegible]

دایما [illegible] ربع لازم [illegible] اعتبار [illegible]
سودا در عروق [illegible] که [illegible]
[illegible] علاجش معالجه
صفت [illegible]
[illegible] وسایر [illegible] چنانچه مذکور [illegible]
[illegible] که ابتدا [illegible]
دیگر [illegible] که [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] بسیار شده [illegible]
[illegible]
بسیار [illegible]
[illegible] مدت [illegible]
[illegible]

[illegible] مذکور [illegible]
[illegible] مذکور شد علاج [illegible]
که ماده [illegible] علاجش [illegible]
تب [illegible] که ماده [illegible]
تب [illegible] دفع [illegible]
[illegible] سودا
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] سایر [illegible] سودا [illegible]
[illegible] از انواع سودا [illegible] شده در [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] علامات [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]
[illegible]

[illegible]
در هر انواع [illegible] مدت [illegible]
[illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
کامل [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
تخم کرفس [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شربت [illegible]
صفت [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]
[illegible]
صفت [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... سر حجت دالله شها ... که ما ... قند دعا برای گاه سر
میل باید دار سخت ... که ... گوا ... ایند والد
... هر روه و ... دوا ... و ... الوی ... حرف ... سیده
میل باید حکیم علی گیلانی در شرح قانون میگوید که مرا ...
نوبرا ... شده بود در سفر ... الواحد ...
... طبیب ... دانستن ... ترتیب داد
... که ... هر روز ...
بجواب ... که ... سادی ...
... در ... روی ... که ... تجربی ...
... که ...
... که ... علاج ...
... که ...
... بنم ...
... که ...

مرتبه ... که ...
... جواب ...
گم ... گرفتم ... دوا و غذا ...
... شد ... تمام شد کلام حکیم ...
دیرین نوع اجتناب از ... و ...
... بسیار ... بره ...
بکه ... و ... انواع ... نباتات اگر ماده سودا
... احتراق بلغم با سودا ... رسیده باشد علامتش غلبه ...
رطوبت چنانچه در ... مذکور شد باید که ...
کلفه یا سگهای ...
...
... کم ...
کشنده یا ... داده ... سگهای ... ده

... شد ... باشد ...
... نقال ...
... که باید ...
... مذکور شد ...
سوند ... ماده از احتراق سودا ...
... مذکور شد ... علاج ...
... که ...
در ... از ...
... باشد ... که ...
... از ... در ... مثقال ...
...
... مذکور ...
... مثقال ...
... از ...
ده مثقال ...

... مثقال ...
... که ... مذکور شد ...
... که ... مثقال ...
مذکور ...
...
...
... مذکور ...
... ماده ... احتراق بلغم ... سودا ...
... مذکور شد
...
... علاج ...
... که ...
اصل ... مثقال ...
... ده مثقال ...

بعلاج وبعد [illegible] افتیمون از هر یک دو مثقال [illegible] ده مثقال
روغن بادام یک مثقال و اگر در آن [illegible] یک مثقال ایارج [illegible] کرده
فرو برند مسهل سودا [illegible] نوشند بهتر است و اگر غلبه رطوبت باشد
با [illegible] یک مثقال و [illegible] است [illegible] که [illegible] آنگاه
این مسهل سودا [illegible] نوشند و بعد از آن [illegible]
دو [illegible] شده [illegible] که مذکور شد بنوشند و در آن
این [illegible] که [illegible] بیاید [illegible] معمول [illegible] شده
و [illegible] که [illegible] خواهد شود و در آن [illegible] اوقات

النزاع [illegible] یعنی از [illegible] در آن [illegible]
که [illegible] از ده [illegible] شدن [illegible]
[illegible] است [illegible]
نوع است که مذکور شد و [illegible] در مرض [illegible]
شده [illegible] در [illegible] در آن [illegible]
[illegible] است [illegible] حرارت زیادی در آن
[illegible] است [illegible] علامات [illegible] که مذکور شد
و [illegible]

نسبت و در آب [illegible] و [illegible] است [illegible]
هر یک [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible] اما حمی غشیه [illegible]

دائمه [illegible] پس [illegible] حمی غشیه [illegible] است
که مریض در وقت [illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] و چون [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] است که [illegible]
در صورت [illegible]
[illegible] دماغ
[illegible] جسمها
[illegible] زیرا که
آن ماده [illegible] غلظت [illegible] وقت
پس [illegible] وقت [illegible]

[illegible] غلظت [illegible] شود [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] دیگران [illegible] از [illegible] که [illegible] تلطیف
[illegible] وقت [illegible] شود و اگر غذا [illegible] شود دیگر
وقت [illegible] که در وقت [illegible]
[illegible] در [illegible]
و [illegible] ترتیب که اول
از [illegible] و بعد از آن از [illegible] و بعد از آن
از [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
که مریض [illegible] شود [illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] علاج [illegible]

[illegible] مثقال
[illegible]
از هر یک دو مثقال [illegible] چهار مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از هر یک ده مثقال
[illegible] ده مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ولهذا از نوبه دوم گاه باشد که شروع در کوشش [illegible] فارق
از هر یک دو رنگ [illegible] منتقل [illegible] دارد صاحب [illegible]
تجویز دادن فاد [illegible] از کرات [illegible] دیده [illegible]
بچه دو [illegible] سوکب [illegible] سو [illegible] دور
[illegible] قند [illegible] شربت قند [illegible] صاحب [illegible] است
ذکر کرده اند و [illegible] دو [illegible] سوا [illegible]
دادم بسیار نافع بود [illegible] ربع [illegible]
با [illegible] توان داد اما [illegible] سبب [illegible]
[illegible] بگوید [illegible] ده [illegible] سنه [illegible] لهذا
علاج [illegible] از نوع اول [illegible] سبب [illegible] معروف [illegible]
است که [illegible] نوبه [illegible] بیاید [illegible] نوبت [illegible]
دیگر آنکه عارض [illegible] در [illegible] انواع [illegible] آنکه [illegible]
و [illegible] در اول مرض به نوبات لازمی برسد [illegible]
که [illegible] حال [illegible] است که [illegible]
مذکور شده [illegible] نوبه [illegible]
[illegible] نوبت به [illegible] است که در [illegible] مذکور شده [illegible]
[illegible] از [illegible] مرجع [illegible]
نوبه بحمیات که در نوع اول مذکور شد [illegible]
جز در [illegible] نوع [illegible] سبب [illegible] از [illegible] مذکور شد
مفردات هر یک بود [illegible] ترکیب اینها [illegible] انواع [illegible]
چرا که ترکیب [illegible] مختلف [illegible] ترکیب [illegible]
در ترکیب [illegible] نوع [illegible] شد [illegible] ترکیب [illegible]
با یک دیگر [illegible] انواع ترکیب حاصل [illegible]
[illegible] لازم [illegible] لازم ولهذا [illegible] حمیات
[illegible] مثل آنکه هر گاه [illegible] نوبه [illegible]
نوبه بلغمی بیاید و هر گاه [illegible] ربع [illegible] نوبه [illegible]
بیاید پس [illegible] در تشخیص [illegible] علامات [illegible] مذکور شد
در ترکیب [illegible] نوع [illegible] که [illegible] دو ماده مختلف [illegible]

در دو محل متعفن شده باشد مثل آنکه ماده بلغم در جانب
و ماده صفراوی در جانب دیگر باشند و دیگر آنکه دو ماده
مختلف با همدیگر مخلوط شده باشند مثل آنکه [illegible] از صفرا
مخلوط بقدری از بلغم در یک محل متعفن شده باشد و بعضی
هر یک از اینها متعدد است چرا که ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی
و بالاتر متوالد شده و ترکیب [illegible] اینها با همدیگر
بجائی میرسد که از [illegible] نتوان بیرون [illegible]
در هر ترکیبی بحسب ترکیب علامات و معالجه [illegible]
در بسائط مذکور شده [illegible] ترکیبات
مذکوره مشهورتر از باقی و هر یک مسمی باسم خاصی است
دیگر [illegible] اینها سوای اسباب و علامات و معالجات
مخصوصه مذکور [illegible] است [illegible]
و دیگر مسمی است بشطر الغب [illegible] است که
صفرا [illegible] یا خارج و دق
و دق متعفن شده باشد ولهذا شطر الغب [illegible]
مثل آنکه صفرا و بلغم هر دو در خارج و دق متعفن
شده باشد پس هر گاه روزی نوبه صفراوی [illegible]
سکته با علامت نوبه بلغمی و روز دیگر نوبه صفراوی است
دو نوبه [illegible] با علامت نوبه صفراوی [illegible] با علامت نوبه
بلغمی [illegible] نوبه [illegible] از علامت نوبه صفراوی
و بلغمی [illegible] شده است [illegible] نوع
دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی لازم [illegible]
[illegible] نوبه [illegible] و علامت تب صفراوی
لازم با علامت تب بلغمی لازم [illegible] مرکب مذکور
[illegible] آنکه مرکب باشد از صفراوی دایره و بلغمی لازم
پس [illegible] با علامت نوبه صفراوی [illegible]
و تب لازم [illegible] با علامت تب لازم بلغمی و دیگر آنکه [illegible]

باشد از خوردنی لازم با نقرس [illegible] در پس [illegible]
نیمه نقرس و [illegible] لازم [illegible] لازم [illegible]
و جمیع انواع [illegible] و [illegible]
نتیجه آنکه در [illegible] از [illegible]
[illegible]
علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] از [illegible] در آن از [illegible]
[illegible] ده دانه [illegible] دو مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
کل [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible]

ده مثقال [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
هر روزی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] بسیار نافع است و [illegible]
در وقت [illegible] بسیار نافع است [illegible]
[illegible] نافع است و [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
نافع است و [illegible]
و در [illegible] شربت [illegible]
[illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] است [illegible]
[illegible]
است [illegible]
[illegible] رسیده است [illegible]
[illegible]
[illegible] لازم [illegible] نافع است [illegible]
[illegible]
[illegible]
نافع است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible]

[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

...سیر و پیاز و سیر که آلوده به ... معاودت نماید و با ...
این تدابیر باید که از خوردن سیر و شیر پرهیز نمایند و از جماع و حمام و ...
و از سنگینی احتراز نمایند و آب بسیار سرد و بسیار گرم ننوشند و ...
نخورند پیاز و سیر که داخل نمایند و غذاهای ترش ...
میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات ...
اگر توانند احتراز نمایند والا بسیار کم خورند و از ترشی‌ها ...
... و ... و ... باشد
مکرر نخورند و ... و ... بر [illegible]
و ... علامات تب دق ...
... و باد ... [illegible]
در ... و ... حدت ...
و ... اضطراب ... و نفس ... در ...
... و ... باشد که ... نفس ...
و نفس ... باشد که عرق هم ... باشد
باشد و ... و ... باشد که
بول تیره و سیاه ... و عطش ... زبان و ...
صفراوی و سوداوی از علامات این تب است و ...
... و علاجش ... تدابیر ... و ...
که در ... ذکر شده ... و ... و ...
... و ... و ... باشد و ...
... آب ... و آب لیمو و آب ... و ...
... که ... و اگر در ... که ...
... مناسب است و اگر در ...
... مناسب است ... و ...
... و ... و ... و ...
... آب ... و ... مناسب است ...
... که ... و ...

... و ... و ... و اگر ضعف ...
... و علامات ...
... که ذکر شد ... که ... در ...
داشته باشند و ... باشد ... از ...
بر ... زیرا که ... بر ... اخلاط ...
... که ... و ... باید که در ...
... دموی و صفراوی و ... نیست و ...
در علاج تب‌های بلغمی و سوداوی مشارکت بسیار است ...
از علامات هر یک از اخلاط اربعه مکرر مذکور شد ...
کافی است و ... تشخیص ... آن ...
است و بالجمله ... بر ...
... هر یک ذکر شده ... و حال مریض ...
... ملاحظه نمایند تشخیص در کمال ... است و ...
... که در هر یک ... است ...
امارات دق ... حرارت ... و ...
... و رطوبات ... را ...
این تب از اسباب مختلفه ... و ...
از ... و ... بالجمله ... حرارت
... و از ... تب‌های عفونیه هم بسیار ...
... و ... که ... از ... رسیده
باشد ... که ... تب‌های عفونیه
و تب‌های ... اتفاق ... که ابتدا
... تب ... است

رطوبات بدن ... است
تشخیص ... بسیار مشکل است ... حرارت ...
کردن رطوبات واقع شده علاجش ... است زیرا
که ... رطوبات ... شده بدان ...

... و ... آن حرارت کردن در کمال ... است
و مرتبه دوم که حرارت ... که ...
حرارت ... شده و رطوبات بدن ...
... حرارت و ...
علاجش مشکل است ... حرارت ... است
... و ... حرارت و ...
... و در ... مشکل است و مرتبه سیوم که حرارت
به ... مرتبه شدت رسیده و ... تمام ...
قابل علاج نیست ... که در این مرتبه ضعف ...
... کمال رسیده و حرارت ... در ...
که در این مرتبه ... شده و رطوبتی که ...
... رسیده ... است
... هرگاه ... شده و ...
... و هر چند ... و ...
... است ... علاج ... و ...
... هرگاه ... مریض ... و ... مشکل باشد زیرا
که از علامات ... است که ...
... و ... است که ...
... و هرگاه ... تب‌های ...
در ابتدا ... کردن ... مشکل است و ...
... و هرگاه ... که از ... رسیده
باشد ... که ... مشکلات زیرا که ...
... که ... رسیده و ...
... این تب است ... و ...
مشکلات و هرگاه ... تشخیص ...
... و در مرتبه دوم تشخیص ... است ... اعتبار ...

علامات که در خروج و ظهور دارد نیست ... و دیگر علامتی
معلوم در ... و از انواع علامات آن است که در مرتبه
نخستین علامات ... آن است که بعد از خوردن غذا در آن
تب حرارت ... پیدا کند و رنگ ... مریض
برافروخته شود ... علامت ... دیگر
از علامات ... که در اول مریض ...
... است ... و اگر آن است که در آن
مرتبه ... و ... بسیار ...
و ... و اگر ... که در این مرتبه ...
... است که ...
... و در این مرتبه ...
... و حرارت ...
... باریک ...
و ... باریک و ...
... خشکیده ... باشد

... که ...
... علاج ...
هر چند ...
... رساله است چرا که تشخیص ...
بعد از ... که مذکور شد مشکل است هر چند ...
... تشخیص ...
اسباب از علامات ...
...
و چند ... علم ...
...
احتیاج است ...
و علامات و ... به تفصیل ... این رساله مذکور شد
...
پرداخت ...

...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

...
...
...
...
...
...
...
...
...

تمت

من کلام امیر المؤمنین علیه السلام

...

هر گاه کسی که ... اول ...
...
...
...
...
...
...
...